



زندگی مشترک آزاد  
در مدرنیته دمکراتیک  
بهار اورین





زندگی مشترک آزاد  
در مدرنیته دموکراتیک  
بهار اورین

طرح جلد: نورهین حسین  
طراحی: آکادمی ژنتولوژی

E-mail: akademijineoloji@gmail.com

مرکز انتشارات آکادمی ژنتولوژی  
۲۰۲۴

## فهرست

|                                                                                   |           |
|-----------------------------------------------------------------------------------|-----------|
| پیشگفتار.....                                                                     | ۶         |
| مقدمه.....                                                                        | ۸         |
| چرایی نیاز و چگونگی بر ساخت زندگی مشترک آزاد.....                                 | ۹         |
| ژنئولوژی، دانش زندگی مشترک.....                                                   | ۱۳        |
| زندگی مشترک هژمونیک.....                                                          | ۱۵        |
| <b>- پیامدهای زندگی مشترک هژمونیک</b>                                             |           |
| الف. خشونت.....                                                                   | ۱۹        |
| ب. دیدگاه ناموسی.....                                                             | ۲۴        |
| ج. انفجار جمعیت و سیاست‌های جمعیتی.....                                           | ۲۶        |
| - ساختار خانواده و نهاد ازدواج.....                                               | ۲۹        |
| - دیدگاه‌های در مورد خانواده.....                                                 | ۳۲        |
| - عنصر عشق در زندگی مشترک.....                                                    | ۳۸        |
| الف. سکسوالیته و عشق.....                                                         | ۴۴        |
| ب. عشق در حماسه‌های کردستان.....                                                  | ۴۷        |
| - رهیافت‌های زندگی مشترک آزاد.....                                                | ۵۲        |
| الف. "کشتن مردانگی" رهیافتی رادیکال جهت برقراری روابط برابر میان<br>زن و مرد..... | ۵۳        |
| ب. مبارزه با سیاست‌های بازتولید مردانگی.....                                      | ۵۶        |
| ج. شناخت مردانگی هژمونیک.....                                                     | ۵۷        |
| د. برقراری سیستم غم‌اندگی برابر و ریاست مشترک.....                                | ۵۹        |
| <b>- نتیجه.....</b>                                                               | <b>۶۲</b> |

## پیشگفتار

در بساخت مدرنیته‌ی دموکراتیک، ایجاد روابط نوینی از زن و مرد بر مبنای معیارهای آزادی، برابری، احترام، همدلی و همیاری مهم و می‌توان گفت ضمانت ماندگاری یک جامعه است. بر همین مبنا عبدالله اوجالان در پنجمین دفاعیات خود به شیوه‌ای نظری بدین موضوع پرداخته است. هر چند تحلیل روابط زن و مرد و مسائل ناشی از آن به این دفاعیه محدود نیست، چرا که ایشان از همان ابتدای آغاز مبارزات در راستای آزادی زنان از ابعاد متفاوتی به اهمیت روابط زن و مرد جهت گذر از مسائل اجتماعی پرداخته است که یکی از آثار وی "چگونه باید زیست است؟" که در آن به موضوعات عشق، خانواده و انتقاد از روابط سنتی زن و مرد پرداخته است. در واقع نظریه‌ی "زندگی مشترک آزاد" محصول تجارب زیسته‌ی عبدالله اوجالان در طول مبارزات ایشان است و دارای خاستگاه‌های اجتماعی، تاریخی و مبارزاتی است

وی بساخت زندگی مشترک آزاد را به عنوان نخستین گام در راستای ایجاد یک جامعه‌ی انسانی متکی به ارزش‌های اخلاقی و انسانی تعریف کرده و در ادامه بر ضرورت دیدی علمی به حوزه‌ی زندگی مشترک تاکید کرده است. وی علم زن (ژنولوژی) را به عنوان رویکرد علمی به زندگی مشترک دانسته و این وظیفه را بر دوش زنان نهاده که با دیدی جامعه‌شناختی به مسائل پیرامون زندگی مشترک همچون خانواده، ازدواج، عشق و روند شکل‌گیری مردانگی و زنانگی که در واقع برساخته‌های اجتماعی هستند، نگریسته و در نهایت بر اساس نتایج حاصل از این مطالعات رهیافت‌هایی جهت برقراری و فرهنگ "زندگی مشترک آزاد" ارائه نمایند. در سال‌های اخیر آکادمی ژنولوژی در پرتو این رهنمودها در کردستان مطالعاتی انجام داده است که در قالب سمینار، کارگاه‌های آموزشی، جزوه‌های تحقیقاتی و غیره مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. بدون تردید مسائل و بحران‌های ناشی از شکل‌گیری رابطه‌ی زن و مرد بر اساس سلطه‌جویی مرد و سرکوب زن، ذهنیتی بوده و نمی‌توان در طی چند سال آن را از متن جامعه زدود. بدین منظور نیاز به فرهنگ‌سازی، آموزش و

مبارزه وجود دارد. از سوی دیگر در طول مطالعاتی که در مبحث زندگی مشترک آزاد به ویژه در روزآوای کردستان از سوی آکادمی ژنولوژی صورت گرفته نیاز به یک جامعه‌شناختی خانواده در کردستان وجود دارد زیرا اغلب نظریاتی که در باب خانواده ارائه گشته بیشتر بر مبنای ساختار خانواده در غرب است. هر یک از نهادهای خانواده و ازدواج با توجه به فرهنگ و اقیعات اجتماعی شکل می‌گیرد و اگر دید جامعه‌شناسی با فاکتورهای دیگری همچون فرهنگ، آداب و رسوم، سنت‌ها، باورداشت، جغرافیا و حتی مسائل ناشی از استعمارگری در کردستان صورت نگیرد، توانایی ارائه‌ی راهکارها و رهیافت‌های گذر از مشکلات خانوادگی و همهی روابط عاطفی، سیاسی و اجتماعی میان زن و مرد نخواهیم داشت.

هر یک از موضوعات خانواده، ازدواج و عشق دارای ابعاد وسیعی است و با توجه به درهم‌تنیدگی آن‌ها دیدگاه‌های متفاوتی در مورد آن وجود دارد که در این مجال اندک سعی نمودیم فراتر از تحلیل تمامی دیدگاه‌ها و ابعاد این نهادها، بیشتر به تعریف و ضرورت "زندگی مشترک آزاد" و اهمیت تغییر در نوع نگرش به نهاد خانواده و ازدواج بپردازیم. امید است توانسته باشیم سهم اندکی در شناخت و تعریف نظریه‌ی "زندگی مشترک آزاد" ایفا کرده باشیم و اگر کاستی در این زمینه وجود دارد، متوجه نویسنده است. از دوستان گرامی اوین‌ن و ه.س که با دیدگاه‌ها و نظرات خود یاری‌رسان بوده‌اند، سپاسگذاریم.

**بهار اورین**

**۲۰۲۴**

## مقدمه

پیشبرد ژنولوژی (دانش زن) برای رسیدن زنان به حقیقت خود اجتناب‌ناپذیر است و در واقع درهایی را برای بازیافتن دنیای از دست رفته‌ی زنان می‌گشاید تا زوایای گذشته و تاریخ خود را آشکار کنند. با روشن شدن حقیقت زنان، می‌توان حقایق بسیاری که در تاریخ مدفون شده را آشکار نمود. از سوی دیگر ژنولوژی "دانش" را از انحصار مردان خارج خواهد کرد و نیرو و تاثیرگذاری زنان در جامعه را بار دیگر به آنان بازمی‌گرداند. ژنولوژی دانشی نیست که صرفاً به ایجاد مفاهیم و نظریه‌ها در زمینه‌های آکادمیک محدود شود و رویکردی فراتر از درک پوزیتیویستی از علم است. به همین دلیل حوزه‌ی زندگی اجتماعی یکی از عرصه‌های بنیادینی است که ژنولوژی خود را در آن محک می‌زند. مشارکت در بر ساخت جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی به اندازه‌ی جنبه‌ی آکادمیک دانش زنان مهم است. از این حیث ژنولوژی دانش زندگی مشترک آزاد و عمل توسعه‌ی آن است.

در میان تعاریف ژنولوژی به عنوان دانش زن، زندگی، جامعه، مدرنیته‌ی دموکراتیک و علم اجتماعی انقلاب زن یکی از مباحث مهم دیگری که بدان پرداخته می‌شود، زندگی مشترک است. نظریه‌ی "زندگی مشترک آزاد" نخستین بار در پنجمین دفاعیه‌ی عبدالله اوجالان به نام مانیفست تمدن دموکراتیک مطرح شده است. اوجالان در این بخش از دفاعیه‌ی خود به تشریح روابط زن و مرد و پیوند آن با مسائل اجتماعی پرداخته است. از دید وی، بدون تحلیل و واکاوی این روابط نمی‌توان برای حل مسائل اجتماعی راه چاره‌ای یافت. به همین دلیل در این بخش از تحلیلات خود به اهمیت وضع علم مختص به زندگی مشترک تاکید کرده و در ادامه می‌گوید: "علمی که پیرامون زندگی مشترک و به ویژه زن وضع و ارتقا یابد، اولین گام صحیح به

سوی جامعه‌شناسی خواهد بود.<sup>۱</sup> بر این اساس نظریه‌ی زندگی مشترک به هماهنگی، سازش و رابطه‌ای عاری از قدرت و فرادستی میان زن و مرد اشاره دارد و راه چاره‌یابی جهت حل مسائل اجتماعی و موفقیت انقلاب اجتماعی است. در واقع این نظریه خود گامی در جهت ایجاد روابط جدیدی میان زن و مرد است. لازم به ذکر است که ذهنیت در پیرامون مفاهیم شکل می‌گیرند و از طریق ساختار زبان نهادینه می‌گردد. در واقع "زندگی مشترک آزاد" به چالش کشیدن نظم هیرارشیک و مالکیتی نظام مردسالاری، ایده‌ی ذاتی بودن سلطه‌ی مردانه و در نهایت برقراری توازن و برابری در زندگی است که بدون تردید پیشرفت بزرگی محسوب می‌شود.

### چرایی نیاز و چگونگی بر ساخت زندگی مشترک

زندگی مشترک در جستجوی پاسخی به سوال "چگونه باید زیست؟" است. بسیاری از افرادی که با آنان درباره‌ی "زندگی مشترک" بحث می‌کنیم، دامنه‌ی این نظریه را محدود به پرداختن به روابط زن و مرد در زمینه‌ی عشق، ازدواج و خانواده می‌دانند. لذا اگر به طور عینی آن را مورد ارزیابی قرار دهیم می‌توان گفت این بحث بیانگر یک سوی حقیقت است. بله، نظریه‌ی "زندگی مشترک" به تحلیل ماهیت و روابط زن و مرد می‌پردازد و هدف آن ارائه‌ی پاسخ به این سوال است که چگونه در این چارچوب زندگی کنیم؟ دقیقاً به همین دلیل زندگی مشترک آزاد یک فلسفه‌ی کلیت‌مند است. در حالی که به روابط زن و مرد در سطحی منفرد می‌پردازد اما بر مبنای روابط بسیار وسیعی است و بر رابطه‌ی میان انسان-طبیعت، انسان-جامعه و انسان-انسان تمرکز دارد؛ در مورد سیاست، اقتصاد، مذهب، فلسفه و حتی جغرافیا بحث می‌کند. اساساً به آنالیز روابط سلطه و فرادستی که در زندگی ارتقاء می‌یابد پرداخته و سازماندهی دوباره‌ی زندگی را بر مبنای اشکال روابط برابری طلب که بر پایه‌ی

---

۱. عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک (مسئله‌ی گرد و رهیافت ملت دموکراتیک)، مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

هیرارشی و اجبار نیست را به عنوان آلتزناتیو ارائه می‌دهد. در واقع فلسفه‌ی زندگی اکولوژیک، دموکراتیک و جمعی (کلکتیو) است. معنای این نظریه زمانی می‌تواند توسعه یابد که محدود به روابط فردی زن و مرد نباشد. هنگام تمرکز بر خاستگاه و ریشه‌های مسائل اجتماعی خواهیم دید روابطی که از طریق سلطه و جبر تغذیه می‌شود زنان را هم به عنوان یک جنس و هم به عنوان یک نیروی اجتماعی با ستم و سرکوب مضاعف مواجه ساخته‌اند. بنابراین واکاوی روند مستعمره‌سازی زنان ما را قادر می‌سازد به شکل‌گیری تضادهای طبقاتی و جنسیتی پی ببریم.<sup>۱</sup> این نظم استعماری با تخریب رابطه‌ی زن و مرد بر اساس منافع خود یک ساختار شخصیتی و اجتماعی ایجاد کرده و در برابر آن یک فلسفه‌ی زندگی نهادینه ساخته و برای بازتولید آن نهادها و ساختارهایی را هم ایجاد کرده است.

تمدن طبقاتی با تضعیف نظام اجتماعی کمونال و اخلاقی-سیاسی با محوریت زنان نهادینه شده است. این واقعیت همچون یک سلول سرطانی رشد و گسترش یافته و به حوزه‌های سیاست، اقتصاد، نظام‌های اعتقادی تا ارتباط با طبیعت تسری یافته است. زندگی مشترک که بیشترین ارتباط با زن را دارد، اولین عرصه‌ای بود که به عنوان نهادی از نظر تداوم این نظام استثماری شکل گرفت. قرار دادن و محدود نمودن روابط زندگی مشترک به عنوان "حوزه‌ی خصوصی" بدون شک روش موثری بوده که توسط نظم تمدن طبقاتی برای سرپوش گذاشتن بر این واقعیت که این روابط بر هر زمینه‌ای تأثیر می‌گذارد و حتی تعیین‌کننده است، استفاده شده است. سیمون دبووار در این مورد با زیر سوال بردن کلیشه‌های جنسیتی و اینکه "آدمی زن به دنیا نمی‌آید، بلکه زن می‌شود" به تشریح حوزه‌ی خصوصی و فرودستی زنان می‌پردازد و پیدایش مالکیت خصوصی را عامل اصلی در فرودستی زنان تلقی می‌کند. به باور دبووار هنجارها و کلیشه‌های جنسیتی محصول ساختارهای فرهنگی

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر در مورد روند مستعمره‌سازی زنان به کتاب "درآمدی بر ژئولوژی" انتشارات آکادمی ژئولوژی مراجعه نمایید.

هستند. انتقاد از تفکیک حوزه‌ی خصوصی و عمومی با شعار "امر خصوصی، سیاسی است" بخشی از مبارزات جنبش‌های فمینیستی در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در اروپا بود که در واقع قیامی در برابر خشونت و فرودستی زنان در حوزه‌ی خصوصی بود. هدف جنبش‌های فمینیستی علاوه بر آگاهی عمومی از این سیاست به نوعی به عرصه‌ی سیاست کشاندن خشونت علیه زنان در حوزه‌ی خصوصی بود. اشکال خشونت نه تنها از سوی دولت بلکه همانطور که بدان اشاره کردیم از طریق ساختارهای فرهنگی و هنجارهای اجتماعی در کلیه‌ی روابط نهادینه شده است. از سوی دیگر خشونت جنسیتی نه تنها در حوزه‌ی خصوصی بلکه در محیط کار و جامعه نیز همچنان پابرجاست. حوزه‌ی خصوصی که به عنوان جایگاه زنان قلمداد شده، تعریف آن انفعال و آرامش‌طلبی است به عبارتی زنان تنها شیء‌ای هستند که باید آرامش و نیازهای مردان از هر نوع آن را تامین کنند. به همین دلیل بخش مهمی از مبارزات زنان طی سال‌ها خصوصی‌زدایی از "حوزه‌ی خصوصی" بوده است تا بتوانند حضوری فعال در جامعه داشته باشند و تمامی انرژی و زمان آنان در حوزه‌ی خصوصی صرف نگردد. بنابراین هنگام بحث در مورد زندگی مشترک صرفاً پراختن به روابط در حوزه‌ی خصوصی نیست بلکه شامل تمامی روابط زن و مرد در تمامی عرصه‌های اجتماعی است.

آزاد کردن روابط زندگی مشترک مستلزم گسستن از روابط سلطه‌جویانه به طور کلی است و ضرورت راهکاری ساختاری و سیستمیک را آشکار می‌سازد. بر این اساس نظریه‌ی زندگی مشترک آزاد به بازتاب این رابطه بر سایر روابط و ساختارها می‌پردازد. ژنولوژی به عنوان علم زندگی مشترک، قصد دارد از نظر تاریخی و جامعه‌شناختی زمینه‌های شکل‌گیری این روابط را تفسیر و در نهایت مسیری جهت ایجاد روابط بر مبنای معیارهای آزادی، فلسفی و اتیک بگشاید. زندگی مشترک شامل کلیه‌ی روابط اجتماعی، فرهنگی، عاطفی و سیاسی است و صرفاً و فقط محدود به روابط زن و مرد در محیط خانواده نبوده و دارای دامنه‌ی وسیعی است. شیوه‌های زندگی مشترک در نحوه‌ی تصمیم‌گیری، کار،

تفکر و تولید انعکاس می‌یابد. اگرچه تفاوت‌های بیولوژیکی، روحی و سبک زندگی میان زن و مرد وجود دارد لذا این تفاوت‌ها مکمل یکدیگر بوده و بهانه‌ای برای فرادستی و یا فرودستی یک جنس بر دیگری نیست و در طول تاریخ زمینه‌ساز پیشرفت‌هایی در زبان، انقلاب فرهنگی و زندگی اجتماعی شده است. به عنوان مثال تا پیش از انقلاب کشاورزی بشریت به مدت طولانی با شکار و گردآوری دانه‌های خوراکی تغذیه و زندگی کرده است و اگرچه مطابق برخی از منابع تاریخی در برخی جوامع با هم شکار می‌کردند؛ اما شکار عمدتاً کاری مردانه و جمع‌آوری گیاهان و دانه‌ها کاری زنانه محسوب شده است. لذا این دو فعالیت مکمل یکدیگر بودند که بر "کلان"<sup>۱</sup> که نخستین فرم جامعه‌ی بشری است، تاثیرگذار بوده است.

مفهوم زندگی مشترک صرفاً شامل روابط زن و مرد یا والدین در خانواده و ازدواج‌های مبتنی بر روابط عاشقانه نمی‌شود و شامل طیف وسیعی از روابط زن و مرد در جامعه است. روابط زندگی مشترک دارای خصوصیتی است که بر تمامی روابط اجتماعی تاثیرگذار است. زنان و مردان در همه‌ی عرصه‌های جامعه از سیاست، فرهنگ، هنر، علم، اقتصاد و روابط عاطفی و احساسی با یکدیگر در ارتباط هستند. بنابراین روابط مبتنی بر برابری و آزادی منجر به ایجاد حسّ رهایی و برابری در تمامی عرصه‌های جامعه می‌گردد.

زمانی که این روابط بر مبنای قدرت-بردگی باشد مسلماً روابط استبدادی به تمامی عرصه‌ها و روابط اجتماعی تسری می‌یابد. از دیدگاه عبدالله اوجالان روابط زندگی مشترک دارای چنان خصلتی است که تاثیر بنیادینی بر همه‌ی پیوندهای اجتماعی و کیهانی دارد. به عنوان مثال اگر مردی معتقد است که با زنان برابر است بر این اساس رفتار و زندگی خواهد کرد و با هر زنی که با او در پیوند و تماس است بر همین مبنا رفتار می‌کند و روابط خود را با مادر،

---

۱. گروه خویشاوندی که به شکل اجتماعی بیست تا سی نفری و از راه گردآوری گیاهان و شکار می‌زیستند. از دیدگاه اوجالان نمی‌توان کلان را به عنوان خانواده توصیف کرد اما خانواده نخستین نهادی است که از درون کلان متمایز می‌شود.

خواهر، دوستان و همکاران زن خود بر این اساس شکل خواهد داد. عکس قضیه نیز صادق است.

سوالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که چرا زندگی مشترک به عنوان موضوعی در علوم اجتماعی مطرح نشده است؟ جامعه‌شناسی در راستای مطالعه‌ی روابط و کنش‌های انسانی و نیز پرداختن به منشا مسائل و پدیده‌های اجتماعی و حل آن پدید آمده است. بر این اساس بایستی زندگی مشترک به یکی از حوزه‌های جامعه‌شناسی اختصاص یابد. زیرا روابط خوب و سازنده و یا مخرب زن و مرد بر روی تمامی مناسبات اجتماعی تاثیرگذار است. انفجار جمعیت، تغییرات دموگرافیک تا افزایش فرهنگ خشونت، استعمارگری، بردگی و گسترش ذهنیت فرادستی و بسیاری از مسائل اجتماعی محصول روابط زن و مرد بر پایه‌ی روابط سلطه است. از آنجایی که جامعه‌شناسی بر روی این روابط و زندگی مشترک تمرکز و تحقیق کافی ننموده، ارائه‌ی راه‌حل‌های آن نیز ضعیف باقی مانده است. به همین دلیل ژنئولوژی که مبتنی بر نقد رادیکال جامعه‌شناسی مدرن است، می‌تواند این نقش را ایفا کرده و جامعه‌شناسی این روابط را ارائه دهد.

### ژنئولوژی، دانش زندگی مشترک

انتخاب رابطه‌ی تعیین کننده اساسی در جامعه در قالب اقتصاد، دولت، مذهب و خانواده برداشت‌های جامعه‌شناختی متفاوتی را شکل داده و نگرش‌ها نسبت به علل و راه‌حل مسائل اجتماعی نیز تغییر خواهد کرد. "نخستین گامی که به نام زندگی به سوی جامعه‌ی انسانی برمی‌داریم، باید رابطه‌ی زندگی مشترک باشد. هیچ عرصه‌ی زندگی به اندازه‌ی عرصه‌ی زندگی مشترک دارای ویژگی اساسی و تعیین کننده نیست."<sup>۱</sup> بر مبنای این ارزیابی بایستی رابطه‌ی میان زن و مرد را به عنوان شاخه و موضوعی برای جامعه‌شناختی تعریف کنیم و یا آن

۱. عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک

را به عنوان رابطه‌ای بنیادین مورد تفسیر قرار دهیم.

برای آنالیز روابط زن و مرد نیاز به تشریح هویت زن و مرد وجود دارد. روابطی که تحت تاثیر سوگیری جنسیتی قرار دارند بایستی در برخورد با این هویت‌ها مورد بررسی قرار گیرد. مسائل در ارتباط با ازدواج، خانواده، عشق و روابط جنسی موضوعاتی هستند که ژنئولوژی در مورد زندگی مشترک مطالعه می‌کند و به تحقیق در این موارد نیز بسنده نکرده بلکه به چگونگی بازتعریف هویت زنان و مردان می‌پردازد. یکی از وظایف ژنئولوژی واکاوی ابعاد زندگی مشترک هژمونیک و انجام مطالعات در زمینه برساخت زندگی مشترک آزاد است. ژنئولوژی نتایج این مطالعات و مشاهدات خود را به نهادها و موسسات زنان ارائه می‌کند تا آن‌ها از این نتایج در راستای اقدامات لازم برای حل این مسائل استفاده نماید. علاوه بر این انجام پروژه‌های مشترک با این موسسات همچون مدارس، سازمان‌های زنان ( به عنوان مثال خانه‌ی زنان در روژآوا)، موسسات عدالت اجتماعی، آکادمی‌های اجتماعی، کمون‌ها و غیره را توسعه می‌دهد و در توسعه‌ی این پروژه‌ها مشارکت می‌کند.

هنگامی که زنانگی و مردانگی برساخته شده به طور پیوسته در هر زمینه‌ای از مسائل جنسیتی تا سیاست، شراکت اقتصادی، روابط عاطفی و ازدواج موجب بازتولید فرادستی و سلطه می‌شود، مبنای عینی مباحث مختلف برای جایگزینی "چه نوع رابطه‌ای؟" نیز شکل می‌گیرد. از دید ژنئولوژی بایستی هر مسئله‌ای در بستر تاریخی-اجتماعی خود مورد تحلیل قرار گیرد تا به شیوه‌ای ریشه‌ای چاره‌یابی گردد که در قاموس پزشکی به آن "درمان از طریق سلول‌های بنیادین" گفته می‌شود. ژنئولوژی به هماهنگی، سازش و رابطه‌ی عاری از فرادستی مرد و زن اشاره دارد. در این باره بایستی نقدی به پیوند میان علم و قدرت داشت که متأثر از پارادایم علم پوزیتیویستی مبتنی بر تمایز ابرژ-سوبرژ دارد. پس از رواج پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی) نقدهای بسیاری به ویژه از سوی فمینیسم‌ها به این دیدگاه صورت گرفته چرا که از دیدگاه مدعیان این مکتب یگانه راه رسیدن به معنا و معرفت تجربه و آزمون است. پوزیتیویسم که در

اوایل قرن نوزدهم وارد مباحث تفکر فلسفی شده است، تجربه را زیربنای همه‌ی دانش‌ها می‌داند. اندیشه‌ی مادر و بنیادین پوزیتیویسم این است که بشر جز به دانش تجربی راه به دانش دیگری ندارد. بر مبنای این نگرش هر چیزی که قابل اثبات نباشد مبهم و موهوم است و هر گونه نظریه‌ای جهت کسب معرفت به وسیله‌ی خرد بدون مداخله‌ی تجربه نادرست است. یکی از پیشگامان این دوران فرانسیس بیکن<sup>۱</sup> است که با تعریف علم به عنوان "قدرت" راه بر اقتدار گشتن دانش و سوژه‌شدگی ذهنیت مرد گشود. طبیعت که خود سرچشمه‌ی معرفت است با تحت سلطه قرار گرفتن به ابژه تبدیل می‌شود. بیکن طبیعت را همچون زنی توصیف کرده که باید مورد شکنجه قرار داد تا رازهای خود را فاش نماید. در بنیان تمامی تمایزات ابژه-سوژه، ابژه‌شدگی زنان از سوی نظم پدر-مردسالاری قرار دارد و حکمرانی انسان بر انسان و انسان بر طبیعت پس از حاکمیت مرد بر زن آغاز می‌گردد و به عبارتی "ابژگی" برساختی ایدئولوژیک است که زیرساخت‌های ذهنیت عصر جدید را شکل داد.

پیش از پرداختن به زندگی مشترک آزاد و راهکارهای عملی و نظری جهت برقراری آن لازم است به "زندگی مشترک هژمونیک" بپردازیم.

### زندگی مشترک هژمونیک

هژمونی<sup>۲</sup> و برتری نه تنها اعمال سلطه است بلکه متکی به تلقین و تحمیل رضایت به جامعه است که از طریق ابزارها و نهادهای ایدئولوژیک دولت همچون دین، آموزش، قانون، نظام سیاسی، رسانه‌های جمعی (روزنامه، مجلات، رادیو، تلویزیون و رسانه‌های دیجیتال)، فرهنگ و هنر حفظ و بازتولید

۱. فیلسوف انگلیسی و از پیشگامان آزمون‌گرایی (آپریسم)

۲. هژمون واژه‌ای یونانی است و از سوی آنتونیو گرامشی متفکر مارکسیست ایتالیایی بسط و توسعه داده شده است. هژمونی از طریق برتری ایدئولوژیک طبقه‌ی غالب و با رغبت و تایید طبقات تحت انقیاد امکان‌پذیر می‌شود. این چنین است که حفظ سلطه از جمله بخش‌های جدانشدنی از شالوده‌ی مردانگی است.

می‌شود. مفهوم هژمونی را می‌توان به روابط زن و مرد در نظم خانواده نیز تعمیم داد. زندگی مشترک هژمونیک امروزه متأثر است از نهاد خانواده و ازدواجی که بر مبنای "شکست‌های جنسی"<sup>۱</sup> تاریخی بنا شده، از معیارهای برابری و عدالت دور و تأثیرات ویرانگری داشته است. در این شکل از زندگی مشترک نبایستی از سهم روایات اسطوره‌ای، دگماهای دینی، رویکردهای فلسفی و قوانین علمی پوزیتیویستی چشم‌پوشی کرد. بر این اساس مطالعه‌ی علمی عوامل تاریخی، روانی و اجتماعی روابط زن و مرد و ارائه‌ی راه‌حل‌های ممکن بخش دیگری از مطالعات ژنئولوژی است. این پژوهش‌های تحقیقاتی شامل موضوعاتی در باب اینکه چگونه می‌توان از زنان و کودکان در برابر خشونت محافظت کرد؟ و شالوده‌های فرهنگ مردسالاری را درهم ریخته و فرهنگ روابط دموکراتیک و برابر را در محیط خانواده برقرار نمود. به عنوان مثال یافتن و ارائه‌ی برنامه‌هایی در مورد چگونگی آموزش کودکان برای ایجاد شخصیت و اراده‌ای آزاد بخشی از این موضوع است

"رابطه‌ی زندگی مشترک دارای ویژگی‌هایی است که بر روی تمامی روابط اجتماعی تأثیرگذار است. بزرگ‌ترین دورویی تمدن این است که رابطه‌ی وسیع را تنها به رابطه‌ی میان دو نفر محدود کرده است..."<sup>۲</sup> در پرتو این دیدگاه خواهیم دید که این رابطه موضوع دین، اساطیر و فلسفه بوده و لازم و شایسته است که از لحاظ علمی نیز این رابطه را مورد بررسی قرار داد. اگر علم را به عنوان پیشرفته‌ترین تفسیر معنا در تبیین حقیقت تعریف نماییم، آشکار خواهد شد که چرا در این روابط بی‌معنایی حاکم است. این بی‌معنایی نشأت گرفته از رابطه‌ی علم و قدرت است. بدون تشریح و نقد پارادایم‌های علمی مسلط غربی و آشکارسازی دیدگاه جنسیتی حاکم بر آن می‌توان به یک دانش آلترناتیو اندیشید. فمینیسم سهم بسزائی در جامعه‌شناختی رابطه‌ی

۱. عبدالله اوچالان وضعیت تاریخی زنان را در سه مرحله و به عنوان "شکست‌های جنسی" عنوان نموده که نخستین آن مرحله‌ی نزاع میان خدایان و ایزدبانوان، دومین شکست جنسی همراه با آغاز دوران ادیان تک‌خدایی و سومین شکست جنسی در دوران مدرنیته‌ی سرمایه‌داری است.

۲. عبدالله اوچالان، مانیفست تمدن دموکراتیک

میان زن و مرد داشته است لذا نمی‌توان گفت در این راستا به طور ریشه‌ای بر مسائل ناشی از این روابط فائق آمده است. زیرا پژوهش‌های انجام گرفته از زندگی روزمره جدا شده و محدود به محیط دانشگاه بوده و از دیگر سو ایده‌ها و نظریات ارائه شده از بخش بزرگی از جامعه دور و قابل درک نیست و وارد مرحله‌ی عملی نگشته است. از سوی دیگر تبعیض جنسیتی در علوم نه تنها مانع از درک صحیح این رابطه و موضوعات در ارتباط با آن است بلکه بر مباحث دیگر نیز تاثیرگذار بوده و بر حفظ روابط هژمونیک متمرکز است. فمینیسم در زمینه‌ی بررسی رابطه‌ی میان زن و مرد فعالیت‌های ارزنده‌ی انجام داده و هدف ژنولوژی نیز واکاوی جنسیت‌گرایی در علم و تعمیق مطالعات در روابط بر ساخته شده میان زن و مرد است. "محسوب کردن رابطه‌ی اقتصادی و دولتی به عنوان رابطه‌ی بنیادین، یک اندیشه‌ی قالبی جامعه‌شناسی مدرنیته است. هم اقتصاد و هم دولت نتجتاً باید ابزارهای زندگی مشترک باشند. زندگی‌های مشترک نباید در خدمت اقتصاد، دولت و دین باشند. بالعکس بایستی دولت، دین و اقتصاد در خدمت زندگی مشترک باشند. لیکن مقوله‌ای مغایر با این امر تمامی جامعه‌شناسی مدرنیته را احاطه کرده است."<sup>۱</sup> دیدگاه اوجالان در این زمینه مهم است از این جهت که از طریق خانواده که بر مبنای روابط هژمونیک زن و مرد پایه‌ریزی شده است روابط استبداد و سلسله مراتبی تولید و بازتولید می‌شود و به تبع آن فرهنگ مردسالاری تقویت می‌شود. زنان در سایه‌ی چنین فرهنگی در چارچوب همان تعاریف، نقش‌ها و رفتارهایی که به آنان نسبت داده شده و پرورش یافته‌اند می‌اندیشند و عمل می‌کنند. در طول تاریخ مردسالاری همواره از طریق توسل بر گفتمان‌های دینی و اسطوره‌ای توجیه شده است. بنابراین دولت‌ها تنها از طریق حفظ ساختار خانواده قادر خواهند بود حاکمیت خود را تضمین کنند.

یکی از دلایل بروز خشونت و نابرابری در جامعه بدون شک قدرت غالب بر مناسبات زندگی مشترک و خانوادگی قدرت‌محور و مردسالار است و آثار

۱. عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک

این فرهنگ را بیش از همه می‌توان در جغرافیای خاورمیانه مشاهده نمود. خواسته‌ی مردان بر فرزندان بیشتر و به خصوص فرزند پسر و فرهنگ چندهمسری، شیوه‌ی ازدواج و الگوی خانواده منجر به ایجاد، حفظ و بازتولید این قدرت و مردانگی و به دنبال آن نقض حقوق و آزادی‌های زنان و کودکان در خانواده می‌شود و این روابط نابرابر تجلی مالکیت مرد خانواده به عنوان رئیس خانواده بر زن و کودکان می‌شود.

نظم مردسالاری سیستمی مبتنی بر قدرت مردانه است که تسلط مردانه را از طریق ستم بر زنان، جامعه و طبیعت تضمین می‌کند. این نظام از دسترسی زنان به منابع اقتصادی، فکری، تحصیلی و دفاعی ممانعت به عمل آورده و به مردان اجازه می‌دهد کار، بدن و جنسیت زنان را تحت کنترل درآورده و استثمار کنند. بدین ترتیب زنان نمی‌توانند در مورد زندگی خود حتی در مورد ازدواج، فرزندآوری و تحصیل تصمیم بگیرند و به حاشیه رانده می‌شوند. دولت و استبداد در فرایندی مشابه قدرت خود را بر مردان تحمیل می‌کند. قدرت مردسالارانه در روابط زندگی مشترک و قدرت دولت بر جامعه مشابه است و آثار آن را می‌توان در مناسبات هژمونیک بر مردمان تحت ستم، طبقات و باورداشته‌های مختلف مشاهده نمود. همانگونه که رییس دولت اغلب خود را پدر جامعه تلقی کرده و در خانواده، پدر این حق را برای خود روا دیده و زنان و کودکان را تنبیه می‌کند و در هر دو مورد اگر مقاومتی از خود نشان دهند مورد ستم و خشونت قرار می‌گیرند.

شرایطی که امروز منجر به زن‌کشی و سوءاستفاده و بهره‌کشی از کودکان می‌شود ناشی از نفوذ قدرت در زندگی مشترک است. این وضعیت موجب عدم رشد آزادانه‌ی زنان و کودکان در همه‌ی عرصه‌ها می‌شود. بنابراین برای اینکه به زنان و مردان فرصت زندگی مشترک داده شود باید برخوردی انتقادی به این روابط و مناسبات داشته باشیم.

## پیامدهای زندگی مشترک هژمونیک

### الف. خشونت

سازمان ملل در سال ۱۹۹۳ طبق بیانیه‌ای خشونت علیه زنان را اینگونه تعریف کرده است: "خشونت عبارت است از هر گونه اقدام خشونت‌آمیز که منتهی به آسیب جسمی، روانی و یا جنسی برای زنان شود، حقوق انسانی آنان را تضییع نموده و آزادی‌های اجتماعی آنان را محدود کند." خشونت علیه زنان تبعات مشهود و گاهی نامرئی بر مردم و جامعه دارد. خشونت یکی از بارزترین معضلاتی است که جامعه از آن در رنج است و دارای انواع و تعاریف متعددی است. قدرت‌مداری دولت نقش برجسته‌ای در روند صعودی خشونت ایفا می‌کند. اشاعه‌ی خشونت در جامعه موجب ترس و وحشت می‌شود. به همین ترتیب کارفرمایان به راحتی علیه کارگران و معلمان بر دانش‌آموزان خشونت اعمال می‌کنند. خشونت ناشی از تعصب، تبعیض، به حاشیه راندن و تحقیر است و اغلب از سوی مردان اعمال می‌شود. نظام‌های مردسالاری در طول تاریخ و به شیوه‌های متفاوت حق اعمال زور و خشونت بر دیگران را مشروع دیده و این خشونت تنها به زنان محدود نمانده و مردان هم تحت تاثیر خشونت قرار می‌گیرند.

خشونت دارای ریشه‌های تاریخی و علل ایدئولوژیکی، فرهنگی و اجتماعی و محصول حس مالکیت، خشم و سلطه‌جویی در قبال زنان است و در ادوار مختلف تاریخی به اشکال متفاوت اعمال شده است. مطابق مطالعات باستان‌شناسی و انسان‌شناسی تا پیش از ظهور فرهنگ پدرسالاری و نظام هیرارشیک جوامع به صورت کمونال بوده و در آن نشانه‌های ستم و نابرابری یافت نشده و زنان نقش تعیین‌کننده‌ای در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی ایفا نموده‌اند. در این جوامع موقعیت نسبی جنس‌ها جدا اما برابر است. زنان در جوامع مادرتباری که هم اکنون نظیر آن در میان نایری‌ها در کرالای هند و یا موسوها در غرب چین دیده می‌شود اغلب در مورد رابطه جنسی، کار، تربیت کودک و مالکیت آزادی چشم‌گیری دارند. "در اجتماعات ابتدایی بخش اعظم ترقیات اقتصادی به

دست زنان اتفاق افتاده است؛ نه مردان...همین زن ابتدایی نخستین ریسمان و پس از آن پارچه را اختراع کرد و به احتمال زیاد سبب ترقی فن دوخت و دوز و نساجی و کوزه‌گری و سبدهبافی و درودگری و خانه‌سازی گردید...<sup>۱</sup> از سوی دیگر در جوامع مادرتباری به دلیل زندگی جمعی و عدم وجود روابط سلسله مراتبی، خشونت نیز دیده نمی‌شود. "نابرابری جنسی یکی از نمودهای گوناگون فرق‌گذاری و ستمی که به مالکیت خصوصی دارایی و بخش‌بندی جامعه به چند طبقه بستگی دارد."<sup>۲</sup> توجیه فرودستی زنان از طریق زیست‌شناختی و روان‌شناختی در واقع توجیه خشونت و ستم بر زنان است. هم اکنون جریان‌های فمینیستی زنان فرمانبرداری "طبیعی" زنان را رد کرده و همزمان با رد انواع توجیهات اجتماعی و روان‌شناختی مردسالاری را به چالش می‌کشند که به عنوان یک ایدئولوژی و واقعیت تحمیل می‌شود.

زنان در هر دوره‌ای از تاریخ با توجه به شرایط حاکم بر آن به اشکال متفاوت در برابر خشونت مقاومت کرده‌اند. در سده‌ی ۲۱ نیز از یکسو شاهد وجود بسترهای نیرومند و سازماندهی‌های منسجم انقلاب زنان و از دیگر سو واقعیتی تحت عنوان زن‌گوشی (فمیساید) هستیم. گرچه تاکنون مطالعات بسیاری در مورد آمار و یا ریشه‌های خشونت علیه زنان شده لذا نیاز به بحث بیشتر در مورد مبانی ایدئولوژیک خشونت وجود دارد. با نظری بر روند تاریخی اعمال خشونت خواهیم دید که میان تشدید جنگ، خشونت و پیدایش پدرسالاری و ساختار دولتی ارتباط مستقیمی وجود دارد. به دلیل تسلط مردان بر ارزش‌ها و دستاوردهای زنان آشکار است که زنان به عنوان "کهن‌ترین مستعمره‌ی تاریخ"<sup>۳</sup> به طور سیستماتیک خشونت بر آنها اعمال شده است. این پیوند میان دولت، نظم طبقاتی، قدرت و فرودستی زن نشان می‌دهد که تبعیض

۱. ویل دورانت، (تاریخ تمدن، مشرق زمین، گهواره‌ی تمپن) ترجمه‌ی احمد آرام

۲. ایولین رید، (زن در گستره‌ی تاریخ تکامل، مادرسالاری)، ترجمه‌ی افشنگ مقصودی

۳. اوجالان در دفاعیات خود استعمارگری را به گروه‌های انسانی نیز تعمیم داده و موقعیت زن را به عنوان کهن‌ترین "مستعمره" تعریف کرده است. کریستین دلفی فمینیست فرانسوی زنان را به عنوان نخستین طبقه و ماریا میس جامعه‌شناس و فمینیست آلمانی زنان را به عنوان "آخرین مستعمره" توصیف کرده است.

جنسیتی مبتنی بر فروردستی زن و فرادستی مرد نخستین ایدئولوژی قدرت است که شکل گرفته است. از دیگر سو جنسیت‌گرایی سرمنشا دین‌گرایی، ملی‌گرایی و علم‌گرایی نیز محسوب می‌شود. روش‌هایی که نظم مردسالاری برای بهره‌کشی بدن، عواطف، کار و افکار زنان از جمله کشتن و تجاوز به زنان به کار می‌برد، مشابه روش‌هایی است که در مورد گروه‌های تحت ستم به کار می‌رود. به همین دلیل مردمان و فرهنگ‌های تحت استعمار و زنانگی‌ای که بر اساس بردگی شکل گرفته، دارای ویژگی‌های مشابهی است.

وضعیت زنان در جنگ‌های استعماری و امپریالیستی هولناک‌تر است. تجاوز گروهی، شکنجه‌های جنسی و زندانی کردن زنان تنها بخشی از واقعیات است. جنگ‌های رواندا، ویتنام و بوسنی نمونه‌هایی است که در اردوگاه‌های تجاوز در طول جنگ ایجاد شد که روایت بازماندگان آن حکایت از جنایات بسیاری در آن است. هزاران زن در کشتار ارامنه در سال‌های ۱۹۱۵ از سوی امپراطوری عثمانی و در سیم<sup>۱</sup> در سال‌های ۱۹۳۸ توسط جمهوری ترکیه ربوده شده و تاکنون نیز از سرنوشت آنان اطلاعی وجود ندارد. بسیاری از زنان ارمنی در راه تبعید به کام مرگ کشیده شده و زنان در سیمی در پناهگاه‌های کوهستان و یا روستاها سوزانده شدند. در سال‌های اخیر ربودن، تجاوز و کشتن زنان ایزدی از سوی تبهکاران داعش بخشی از این تاریخ سیاه است. با واکاوی روند "زن‌کشی" خواهیم دید خشونت و کشتار زنان فردی و استثناء نبوده، بلکه رویکردی کاملاً سیاسی است. تشدید خشونت زنان در سده‌ی کنونی به دلیل نهادینه شدن نظم مردسالاری در سیستم سرمایه‌داری است که سازوکارهای استثمار زنان را عمیق‌تر و گسترش می‌دهد. تعریف تاریخی و جامعه‌شناختی واقعیتی که این سیاست بر آن استوار است ما را قادر می‌سازد تا سیستمی را که پیوسته زنان را در معرض خشونت و قتل‌عام قرار می‌دهد، درک کنیم.

۱. نسل‌کشی در سیم (از شهرهای شمال کردستان) یکی از حلقه‌های تاریک سیاست‌های پاکسازی گُردها در ترکیه است که با شکستن عصیان کوچگیری در سال ۱۹۲۱ آغاز و در میان سال‌های ۲۸-۱۹۳۷ روی داد و نظامیان ترکیه با هجوم وحشیانه به این مناطق ۶۵ تا ۷۰ هزار را کردهای علوی را در این منطقه به قتل رساندند. زنان و دختران را ربوده و به خانواده‌های ترک سپردند و از سرنوشت بسیاری از آنان تاکنون اطلاعی در دست نیست.

چرا که این خشونت سیستماتیک محصول نظم مردسالاری، دولت، دین و سرمایه‌داری است. مکانیسم‌هایی که به مردان این حق را می‌دهد، به اعمال خشونت دامن می‌زند و اساس تداوم خشونت را تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر خشونتی که زنان به دلیل زن بودن با آن روبه‌رو می‌شوند و به دلیل تعلق به عقاید، ریشه‌های اتنیکی و طبقاتی مختلف به اندازه‌ی کافی نمایان نشده است. تعاریف و گفتمان‌های تحقیرآمیز علیه زنان متعلق به گروه‌ها و ملت‌های تحت ستم و جوامع و گروه‌های اعتقادی راه بر خشونت‌های همه‌جانبه علیه زنان هموار می‌کند.

تجاوز، ازدواج اجباری، بارداری اجباری، قطع و ناقص‌سازی اعضای تناسلی (ختنه) و ممنوعیت حق سقط جنین همگی محصول سلطه‌جویی بر بدن زنان و مصداق خشونت جنسی محسوب می‌شود و جنسیت به عنوان ابزاری برای اعمال قدرت و سلطه به کار برده می‌شود که هدف؛ به اطاعت واداشتن و تحقیر زنان است. به همین دلیل می‌توان گفت یکی از ابعاد خشونت علیه زنان، خشونت ساختاری است که فاعل اصلی آن سیستم و ساختار است. زنان از نخستین قربانیان این شکل از خشونت محسوب می‌شوند و در اغلب موارد از سوی نهادهای قانونی و حقوقی بدان مشروعیت داده می‌شود و به این دلیل که دولت خود مجری قانون است اعمال خشونت را حق طبیعی خود قلمداد کرده و آن را به هر شکلی که بخواهد اعمال کرده و عامل اصلی در ترویج خشونت است. همانطور که خشونت همچون سازوکاری جهت کنترل بر جامعه از سوی نظم حاکم مورد استفاده قرار می‌گیرد در خانواده نیز به عنوان یک نظم هیرارشیکی جهت محدود کردن، ترساندن و کنترل بر زنان و کودکان از سوی پدر (رئیس) و مرد خانواده اعمال می‌شود.

یکی از مفاهیم مهم دیگری که در درک خشونت علیه زنان یاری‌رسان است؛ مفهوم "مالکیت" است که در بازتولید خشونت عنصر تعیین‌کننده‌ای است و بیشتر قتل‌های ناموسی و خشونت خانگی تحت نام این مفهوم مشروع جلوه داده می‌شود. ماهیت این مفهوم بر مبنای قلمک بدن، احساسات و

تمایلات جنسی زنان از سوی مردان است و در نظام پدرسالاری که از طریق دولت، نهادهای دینی، قانونی، نظامی و تنبیهی همچون زندان و پلیس استمرار می‌یابد، تشدید می‌یابد. این روابط قدرت که همچنان از طریق سازوکارهای مختلفی خود را تجدید می‌کند، زنان را به انقیاد درآورده و آنان را به مثابه ماشین زادآوری و وظایف مادری نگریسته و بدین ترتیب زنان را تحت کنترل خود قرار می‌دهند.

سازوکارهای کنترل زنان که روان‌شناسان آن را به عنوان "رفتار کنترل‌گر" تعریف می‌کنند، یکی دیگر از عوامل اصلی در بروز خشونت میان زن و مرد در محیط خانواده و بروز خشونت‌های خانگی است و پیوند نیرومندی با میزان خشونت از هر نوع آن است و به نوعی انعکاس دهنده‌ی اعمال قدرت برای مردان است. نظام خانواده بیش از هر محیطی بازتاب دهنده‌ی این روابط قدرت به سود و سمت مردان است. این مکانیسم کنترل شامل محدود نمودن زنان در تصمیم‌گیری، ارتباط با دیگران و دخالت در تمام امور آنان است.

بر این اساس پدیده‌ی خشونت دامن‌ده‌ی وسیع و اشکال مختلفی دارد که تمامی زنان به نوعی با آن روبه‌رو هستند. این خشونت که محصول روابط سلطه و قدرت است در کنار عوامل دیگری همچون بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بر زندگی زنان سایه انداخته و از نظر روحی و جسمی همچون زخمی همیشگی نقش می‌بندد. به همین دلیل بدون مشاهده‌ی ابعاد فرهنگی و جامعه‌شناختی قادر نخواهیم بود از خشونت و جنایات علیه زنان جلوگیری کنیم؛ بایستی روش‌های مبارزه با زن‌کشی در بستر وسیع‌تری مورد واکاوی قرار گیرد. در این شرایط که نظم مردسالاری در تلاش برای رخنه در تمامی مناسبات و روابط میان زن و مرد است، مبارزات زنان در این زمینه ناکافی است و نیاز به رهیافتی سیستمی دارد.

فعالیت‌ها و مطالعات زنان بایستی جهت تحول ذهنیتی و فرهنگی علیه رژیم جنسیتی که مردان را به عنوان جنس برتر و زنان را جنس ضعیف تعریف می‌نماید، گسترده‌تر و عمیق‌تر شود. سیستم آموزشی جهت برقراری این

فرهنگ باید از مدارس ابتدایی تا دانشگاه تضمین شود که ذهنیتی مبتنی بر آزادی هر دو طرف شکل بگیرد. از سوی دیگر روش‌های حل مسئله باید با مدنظر قرار دادن تنوعات و واقعیات جامعه‌شناسی و فرهنگی جامعه ایجاد شود. انجام مطالعات آموزشی در زمینه‌ی برابری، آزادی و فرهنگ دموکراتیک در تمامی روابط زن و مرد به ویژه عشق، تمایلات جنسی، ازدواج و خانواده مهم است. لازم است از دستاوردهای ایجاد شده توسط سازماندهی، اقدام و مقاومت زنان از طریق قرارداد اجتماعی زنان بر مبنای خودسازماندهی اجرایی گردد. هر چند قوانین و کنوانسیون‌های بسیاری علیه زن‌گشی و خشونت وجود دارد لذا به اندازه‌ی کافی در جلوگیری از خشونت علیه زنان موثر واقع نشده است.

#### ب. دیدگاه ناموسی

”در پشت پرده عنوان ناموس در واقع غضب خائنه، مکارانه و خشونت‌بار حقوق و حقیقت زن نهفته است. اسارات همیشگی زن در دست مرد از طریق محروم ساختن وی از هویت و شخصیتش در طول تاریخ پدیده‌ای است که راهگشای بروز نتایج بسیار منفی‌تر از تشکیل طبقات بوده است.“<sup>۱</sup> دیدگاه ناموسی به زنان و قلمداد کردن آنان به عنوان شرف مردان مطابق آموزه‌های دینی و مردسالاری و موظف بودن مردان به حفاظت از ناموس خود (زنان) راه بر جنایات بسیاری گشوده است.

در بخش زندگی مشترک هرژمونیک که بر پایه‌ی خشونت و فرودستی زنان بنا شده به ناموس و کشتن زنان به نام ناموس نیز خواهیم پرداخت. چرا که سالانه صدها زن به بهانه‌ی ناموس از سوی پدر، برادر، همسر و یا یکی از اقوام مذکر خود کشته می‌شود. به عنوان مثال مطابق آمارهای رسمی نهادهای دولتی و مردمی ایران نزدیک به یک چهارم از قتل‌های ثبت شده، قتل‌های ناموسی است. نوموس در زبان عربی به معنای قانون است. لذا هم اکنون در قاموس اغلب جوامع با شرافت و مردانگی معنا می‌یابد. ناموس در این جوامع

۱. عبدالله اوجالان، مانیفست آزادی زن

شامل برخی از اصول و قواعد است که تخطی از آن موجب مرگ می‌شود. این مرگ شامل زنان و دختران می‌شود. چون مطابق هنجارها و ارزش‌های حاکم بر این جوامع زنان و دختران خانواده ناموس و شرف مردان خانواده هستند و بایستی به قیمت جان‌شان هم که باشد، آن را حفظ کنند. در جوامعی که قتل‌های ناموسی رخ می‌دهد، قتل دختران و زنانی که این قواعد و هنجارها را زیر پا گذاشته‌اند، مشروع است و حتی مورد تشویق قرار می‌گیرد. بنابراین قتل ناموسی صرفاً اقدامی شخصی نیست و به عبارتی ناموس، قانونی برای این جوامع است. این نوع برداشت از غیرت و شرافت در واقع به بیراهه رفتن این مفاهیم است. "قتل ناموسی با سایر خشونت‌های علیه زنان و به ویژه با خشونت خانگی متفاوت است. واژه‌هایی مثل ناموس، شرف، حجب، حیا، عفت، عصمت، آبرو و پاکدامنی مفاهیم ساده و عادی نیستند بلکه هم بیانگر زن‌ستیزی هستند و هم بیانگر نظامی که روابط جنسیتی و سکسوالیته را شکل می‌دهد و بازتولید می‌کند."<sup>۱</sup> هر یک از این مفاهیم در بازتولید خشونت و زن‌کشی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و مهم‌تر از همه این اقدام در سکوت و بی‌توجهی نهادهای حکومتی و قوانین صورت می‌گیرد. تهی شدن کارکرد نظارتی و کنترلی قوانین در این باره به قتل‌های ناموسی دامن زده است.

عوامل بسیاری در بروز قتل‌های ناموسی دخیل‌اند. تبعیض و نابرابری یکی از دلایل اصلی قتل‌های ناموسی است. نابرابری بدین معنا که زنان هیچ حقی در مورد زندگی خود ندارند و حق تمامی تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی آنان در انحصار پدر، برادر و همسر است. سوءظن، تعصب، ازدواج اجباری، فشار، کنترل شدید و خشونت از دیگر عوامل اصلی در بروز قتل‌های ناموسی است. سوءظن و تعصب بیش از حد مانع از تفکری منطقی گشته و بایستی در راستای پیشگیری این فجایع نگرش‌های بسته، باورها و سنت‌های پدرسالاری که زنان را ملک مطلق مرد تلقی کرده و هویت آنان را به رسمیت نمی‌شناسند به طور جدی مورد نقد قرار داده و از طریق آگاهی‌رسانی و آموزش با آن مبارزه نمود.

۱. <https://www.radiozamaneh.com/018222/>

### ج. انفجار جمعیت و سیاست‌های جمعیتی

از ابتدای شکل‌گیری تمدن طبقاتی سیاست‌های جمعیتی دولت‌ها با هدف استفاده‌ی ابزار از انسان‌ها طراحی و اجرایی شده است. نهادهای ازدواج نظم پدرسالاری و خانواده ابزار اصلی و حوزه‌های اجرایی سیاست جمعیتی بوده‌اند. تضمین بازتولید و تکثیر "منابع انسانی مفید" مطابق با منافع حاکمان، هدف مشترک تفاهمات سلسله‌ای و دولتی، جزم‌اندیشی دینی و علم‌پوزیتیویستی بوده است. بر این اساس سیاست‌های جمعیتی، سیاست‌های جنسیتی نیز هستند و ستم جنسیتی بر زنان را تشدید و تثبیت می‌کنند. این سیاست‌ها تحت سیطره‌ی نهادهایی همچون سنت، دین و بازار قرار دارند.

سیاست جمعیتی با توسعه‌ی علم جمعیت که تحت عنوان مفهوم یونانی "دموگرافی" از قرن هجدهم ایجاد شد، به ابزار استراتژیک قدرت هژمونیک تبدیل شد. این شاخه از علم که به بررسی ساختارها و تغییرات جمعیتی می‌پردازد تحقیقات و نظریه‌هایی را در چهار موضوع توسعه می‌دهد؛ تولد، نرخ مرگ و میر، مهاجرت و جابجایی‌های جمعیتی می‌پردازد و در چارچوب اهداف ایدئولوژیک و اقتصادی حاکمان، داده‌های کشف شده در این مناطق مورد ارزیابی و تعیین خط‌مشی‌ها قرار می‌گیرد. با توسعه‌ی صنعت‌گرایی و دولت ملی در قرن نوزدهم سرمایه‌داران و حاکمان که به کارگران و سربازان ارزان‌قیمت بیشتری نیاز داشتند زنان را با استدلال‌ات ناسیونالیستی و جنسیتی به زایمان تشویق کردند. تشخیص‌های جمعیت‌شناختی همواره بر اساس اهداف ایدئولوژیک و سیاسی تفسیر شده‌اند. به عنوان مثال "اهداف جمعیتی" تعیین شده در سطح جهانی توسط صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان ملل متحد و «برنامه‌های تنظیم خانواده» که با روش‌های مختلف باج‌خواهی و به طور اجباری اجرا می‌شود در درجه‌ی نخست بدن و اراده‌ی زنان را درهم کوبیده است. استراتژی زیست قدرت توسعه یافته همچنین موجب بیگانگی و تخریب عمیق در ساختارهای اجتماعی غنی تاریخی، فرهنگ‌های زندگی و روابط خانوادگی در بسیاری از نقاط دنیا شده است. فرهنگ و نیروی خودمدریتی که

در ساختارهای خانوادگی و طایفه‌ای گسترده وجود داشت در حال نابودی است و برای ایجاد یک جامعه‌ی مصرف‌گرای مناسب عصر مدرنیته سرمایه‌داری الگوی خانواده هسته‌ای غربی به عنوان "پیشرفته‌ترین" مدل زندگی مشترک معرفی شده است. از سوی دیگر سقط جنین همچنان در کشورهای صنعتی غربی که این سیاست را بر کشورهای مستعمره تحمیل می‌کنند، غیرقانونی است و استفاده از داروهای ضد بارداری توسط کلیسای کاتولیک محکوم شده است. آشکار است که افزایش جمعیت جوان برای تضمین رفاه جوامع اروپایی که به دلیل کاهش نرخ زاد و ولد و هژمونی مدرنیته سرمایه‌داری در حال پیر شدن است، لازم است. در سال‌های اخیر تحت تاثیر سیاست‌های نومحافظه‌کار و تشدید جنسیت‌گرایی، دین‌گرایی، ملی‌گرایی و نظامی‌گرایی تلاش‌های برای محدود کردن نقش زنان به مادری در حال افزایش است. در نظر گرفتن توسعه جمعیتی یک جامعه چه در جغرافیاهای مختلف و چه در یک منطقه به عنوان "تهدید امنیتی" و یا "بار اقتصادی" و تشویق رشد جمعیت در جامعه‌ی دیگر به عنوان منابع انسانی نشان‌دهنده همان سیاست‌های جنسیتی و نژادپرستانه است. به عبارتی دو روی یک سکه هستند. هر دو رویکرد مردم و جوامع به ویژه زنان را با منطق علم پوزیتیویستی عینیت می‌بخشند. این سیاست‌های جمعیتی خواسته‌ها، نیازها و اراده‌ی زنان را نادیده می‌گیرد و از جهات مختلف بر روی زندگی مشترک تاثیر می‌گذارد. جنبش‌های آزادی زنان و فعالان فمینیستی به مبارزه با برنامه‌های مهم در رابطه با مسائل مربوط به سیاست جمعیت‌شناختی و بازتاب آنها در زندگی زنان ادامه می‌دهند.

از دهه‌ی ۱۹۷۰ کمپین‌های گسترده‌ای در کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی برای قانونی کردن سقط جنین و اقداماتی با هدف لغو قوانینی که سلطه‌ی مردان را در قانون ازدواج، خانواده و طلاق تقویت می‌کند، انجام شده است. سازمان‌های محلی و جهانی برای حقوق باروری و سلامت زنان تاسیس شده‌اند. مطالعات مبتنی بر زیر سوال بردن هنجارهای "اخلاقی" مذهبی، جنسیتی و منطق علمی صورت گرفت. ابتکارات محلی برای اجتماعی کردن

مراقبت و آموزش کودکان؛ حذف خانواده از یک حوزه خصوصی "مصون" و آشکار ساختن خشونت خانگی که به یک تابو تبدیل شده، گسترده‌تر شده است. تجارب سازماندهی زندگی جمعی فراتر از روابط خانوادگی بیولوژیکی؛ مقاومت زنان در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در برنامه‌های عقیم‌سازی اجباری و نمونه‌های متعددی را می‌توان فهرست کرد؛ همانند مدل خانواده هسته‌ای غربی که تبلیغات استراتژیست‌های جمعیت‌شناختی نوید رفاه و خوشبختی می‌دهد و دفاع از فرهنگ زندگی جمعی در برابر فرهنگ مادی مدرنیته سرمایه‌داری، فردگرایی و تنهایی.

دو گرایش در جنبش‌های ایدئولوژیک مختلف جنبش‌های زنان فمینیست به سمت سیاست‌های جمعیتی پدیدار شده است؛ کسانی که به توسعه‌ی یک سیاست جمعیت‌شناسی فمینیستی اعتقاد دارند و آن‌هایی که سیاست جمعیت‌شناختی را به عنوان ابزار سلطه مردسالارانه و امپریالیستی رد می‌کنند. با این حال هر دو گرایش توانایی درک تمامیت فکری، روحی و جسمی زنان و انتخاب و تصمیم‌گیری آزادانه‌ی آن‌ها در مورد زندگی و فرزندآوری را نداشتند. فراتر از آن مبارزات بر سر این موضوع برای ایجاد شرایط زندگی، فرهنگ و ذهنیت آزاد برای زنان و جامعه ناکافی بود. از سوی دیگر رابطه و مشارکت زندگی جدیدی که زندگی مشترک را از مفهوم مالکیت، ذهنیت و سنت‌های مردسالار پاک کند هنوز به وجود نیامده است و همچنان فرزندآوری زنان اغلب فراتر از اراده‌ی آزاد آنان تحمیل می‌شود.

از آنجایی که نهاد مردسالارانه‌ی ازدواج، خانواده و سیاست جمعیتی توسعه یافته در این زمینه اولین حوزه‌هایی هستند که نظام موجود خود را در آن نهادینه کرده، نظریه "زندگی مشترک اکولوژیک" می‌تواند به عنوان جایگزینی کلیدی برای حل بحران‌های ناشی از این مسائل باشد. زنان حق دارند آزادانه و مسئولانه درباره‌ی پذیرش نقش مادری، تعداد و فاصله‌ی میان فرزندان خود تصمیم بگیرند و به دانش و ابزاری دسترسی داشته باشند که بتوانند این حق را اعمال کنند. چرا که تولید انسان در جوامع سرمایه‌داری در خدمت سرمایه

است که این نیز منجر به در اختیار قرار گرفتن نیروی باروری زنان و کنترل آن به قیمتی ارزان است. "به مرحله‌ای رسیده‌ایم که جمعیت در چنان سطحی افزایش یافته که سیاره گنجایش آن را ندارد و سایر انواع جانداران را مورد تهدید قرار می‌دهد. شیوهی اینچنینی زندگی با زنی که در موقعیت فعلی قرار دارد هر روز با سرعتی بیش از پیش طبیعی بودن حیات و اکولوژی آن زیست‌بوم را با تهدید روبه‌رو می‌گرداند."<sup>۱</sup> بنابراین تا زمانی که دید ابزاری به زنان که تولید بچه را از وظایف اصلی آن می‌داند، تغییر نکند همچنان شاهد بحران‌های اکولوژیکی خواهیم بود. به همین سبب یکی از کاستی‌های انقلاب‌ها نادیده گرفتن این موضوع و رفع اشکال ستم و استعمار است. افکار انقلابی نتوانستند درهای خانه‌ها را بگشایند و به ذهنیت، اشکال و وجود فرهنگ جدید زندگی در روابط زناشویی و محیط‌های خانوادگی پی ببرند. در واقع برای وقوع یک انقلاب اجتماعی لازم است ابتدا انقلابی در مناسبات خانواده ایجاد گردد.

### ساختار خانواده و نهاد ازدواج

ساختار خانواده، کارکرد و بافت آن از ابتدای شکل‌گیری و با گذشت زمان و متاثر از تحولات و دگردیسی جوامع تغییر کرده است. این ساختار به عنوان فرمی از زندگی گروهی در طی تاریخ و با تأثیر از سیاست، شیوهی تولید و اقتصاد کارکردهای متغیری داشته است. خانواده از فرم زندگی گروهی کلان و با محوریت زن در جوامع مادرتباری به شکل خانوادگی تحت تأثیر فرهنگ خاندانی و در سیستم مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و مردسالاری به شکل هسته‌ای تغییر کرده است. در جوامع مردسالاری بیش از همه شاهد تقویت نگرش مبتنی بر ستم جنسی و طبقاتی هستیم. از اینرو ناپایست رابطه‌ی نیرومند میان مناسبات درون خانواده، فاشیسم، میلیتاریسم و دیکتاتوری را نادیده انگاشت. از سوی دیگر درباره‌ی اینکه خانواده نهادی است که باید حفظ شود و از آن دفاع

۱. عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک

نمود و یا نهادیست که بایستی از میان برداشته شود، اختلاف نظر وجود دارد. در میان برخی از جریان‌های فمینیستی و آنارشیستی اعتقاد به حذف خانواده وجود دارد در حالی که خانواده‌ی کلاسیک و مناسبات آن توسط محافظه‌کاران دینی، راست‌گرا و سنتی مورد حمایت قرار می‌گیرد. در سنت سوسیالیستی-مارکسیستی فرم خانواده بورژوازی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. زیرا این فرم از خانواده بر سرکوب زنان و گردن نهادن خانواده به مناسبات طبقاتی را در سیر پیشرفت سرمایه‌داری سرپوش می‌گذارد. با تغییراتی که در سیر تطور خانواده داریم مشکل است بتوان تعریف جامع و واحدی از خانواده ارائه داد. به ویژه در دورانی که اشکال مختلف زندگی به عنوان خانواده تعریف می‌شود.

توجه به اهمیت خانواده و بحران‌های خانوادگی که هم اکنون دامنگیر تمامی جوامع گشته، لازم است به کارکرد خانواده و سیر تحول تاریخی آن پرداخت. حوزه‌های بسیاری همچون جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، ژنتیک و تاریخ و ... تاکنون به مطالعات در ارتباط با خانواده پرداخته‌اند زیرا خانواده موضوعی بین‌رشته‌ای (Interdisciplinary) و بحث‌برانگیز است و اغلب در مطالعات بین‌رشته‌ای دشواری‌هایی به این دلایل وجود دارد. زیرا هر یک از شاخه‌ها بنا به حوزه‌ی تخصصی خود به آن می‌پردازد. لذا بنابر نظریه‌های رایج میان انسان‌شناسان خانواده همراه با تحول بشری سخت دگرگون شده است. به طور کلی بیش از یک سده از مطالعه‌ی جامعه‌شناختی خانواده سپری می‌شود. از سوی دیگر برخلاف تصور اکثریت که شناخت خانواده را امر ساده‌ای می‌پندارند یکی از نقاط اختلاف نظرهای دانشمندان علوم اجتماعی سال‌هاست که موضوع خانواده است. "خانواده و ساختار آن در جوامع بشری و هم چنین در قشرهای مختلف جامعه متناسب با سطح فرهنگ و تمدن با یکدیگر متفاوتند."<sup>۱</sup> با این وجود تاکنون معضلات خانواده که زنان و کودکان بیشتر با آن درگیرند چاره‌یابی نشده و بالعکس با گذشت زمان بر

۱. برانیسلاو مالینوفسکی، (گریزه جنسی و سرکوبی آن در جوامع ابتدایی)، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، انتشارات ثالث

تنوع آسیب‌های خانواده افزوده می‌شود. محققان و کنشگران فمینیستی و جنبش‌های زنان تاکنون از ابعاد بسیاری ساختار سنتی و قدرت‌محور خانواده را مورد نقد قرار داده‌اند. لذا صرفاً نقد ساختار خانواده و مناسبات آن در حل بحران‌های آن تأثیرگذار نبوده است. زیرا سرمنشا مسائل اجتماعی در نوع روابط زن-مرد و زنانگی و مردانگی برساخته شده است. خشونت و سرکوب نیز زاییده‌ی این نوع رابطه‌ی مبتنی بر فرادستی و مردانگی مسلط است. به همین دلیل نقد خانواده مهم است. ژنولوژی به عنوان دانش زندگی مشترک وظیفه‌ی آنالیز این بحران‌ها و ارائه راهکار در راستای برساخت زندگی مشترک آزاد است. زیرا اگر در نوع رابطه‌ی میان زن و مرد در خانواده تغییری ایجاد گردد، می‌تواند عنصر مهمی برای جامعه‌ای دموکراتیک باشد.

یکی از عوامل اصلی در بروز خشونت علیه زنان به ویژه در خانه و نهاد خانواده را بایستی در کارکرد خانواده از سویی و دیگر نوع رابطه‌ی زن-مرد که شکل گرفته، یافت. زیرا در تعیین رابطه‌ی زن و مرد عوامل و فاکتورهای موثری دخیل‌اند که در نهایت نوعی از رابطه شکل گرفته که موجب فرودستی و تابعیت زن و فرادستی و حاکمیت مرد است که هر یک از نقش‌های اجتماعی و جنسیتی که بر روی زنان و مردان تحمیل شده در شکل‌گیری این نوع رابطه موثر واقع شده است. به همین دلیل می‌توان به صراحت گفت در بنیان تمامی مسائل اجتماعی بایستی به این شکل از رابطه‌ی زن و مرد توجه داشت. از سوی دیگر بررسی مکانیسم‌هایی که وابستگی مطلق زنان را از نظر نحوه‌ی تشکیل و اداره‌ی خانواده تضمین می‌کند، حائز اهمیت است. موضوعی که با تمام جزئیات در ادیان و سنت‌های فرهنگی برنامه‌ریزی شده و برای هر یک قانونی وضع شده است. "در نظر گرفتن خانواده به عنوان یک نهاد ایدئولوژیک در شکل کنونی آن مهم است. اگر زن و خانواده را از سیستم قدن، قدرت و دولت خارج کنید، نامی از نظم موجود باقی نمی‌ماند."<sup>۱</sup> بر این اساس خانواده‌ی هسته‌ای سلول بنیادین سیستم‌های دولتی محسوب می‌گردد.

۱. عبدالله اوجالان، آزمون‌ی در باب جامعه‌شناسی آزادی

به طور کلی نقش خانوادگی کنونی در استمرار وضعیت فرودستی زن، نقش آنان در اقتصاد، بازتولید زنانگی و مردانگی و تقسیم کار جنسی تاثیرگذار و تعیین کننده است.

### دیدگاه‌های در مورد خانواده

تعریف مسئله به ما فرصت و گزینه‌های توسعه‌ی پارامترهای راه‌های چاره‌یابی ارائه می‌دهد. نخستین گام در مسائل مرتبط با خانواده بررسی روند شکل‌گیری خانواده و شرایط آن است. مالکیت خصوصی و جوامع طبقاتی که در نتیجه‌ی تمایز در روابط تولیدی و دگرگونی در تقسیم کار اجتماعی پدید آمدند، به رشد و توسعه‌ی پدرسالاری و تضعیف حقوق و قانون مادری انجامید. خانواده و تقسیم کار اجتماعی پیوند عمیقی با یکدیگر دارند و پس از این مرحله، نهادها ایجاد می‌شوند و بدین ترتیب روند تقسیم کار بین زن و مرد آغاز می‌گردد. نهاد خانواده، محصول جوامع طبقاتی است. در سیستم سرمایه‌داری نیز نهاد ازدواج و خانواده بر پایه‌ی مالکیت خصوصی است و روابط تولید و سلطه‌ی کالا مناسبات و روابط را تعیین می‌کند. به دلیل درهم‌تنیدگی سرمایه‌داری و مردسالاری نهاد خانواده و نقش‌های جنسیتی بر اساس انگیزه‌ی کسب حداکثر سود و سلطه متحول شده است.

دیدگاه‌های مختلفی در مورد خانواده و کارکرد آن وجود دارد. لذا نقطه‌ی مشترک اغلب دیدگاه‌ها، تاکید بر نقش خانواده به عنوان ساختاری است که در بازتولید سرمایه و دولت نقش دارد. از دیدگاه اوجالان خانواده نقش مهمی در استثمار زنان بر عهده دارد. وی در این مورد و رابطه‌ی نزدیک خانواده با دولت، انباشت و انحصار سرمایه به چند نکته جلب توجه می‌کند؛ نخست، خانواده میکرودولتی جهت حکمرانی بر زنان و انحصار مکانیسم تصمیم‌گیری توسط مردان و ابزاری جهت اعمال خشونت مردان است. از سوی دیگر خانواده نهادی جهت بهره‌کشی از دسترنج زنان است. دوم، دولت از طریق وابسته نمودن زنان به نظم خانواده، او را به ابزاری برای بچه‌آوری، نگهداری

از آنان و افزایش جمعیت تبدیل نموده است. در نهایت از دیدگاه وی موقعیتی که خانواده برای زنان فراهم نموده مشروعیت بخشیدن به سرکوب و بردگی زنان است.

از دیدگاه انگلس ظهور مالکیت خصوصی و پدرتباری نقش مهمی در گذار به خانواده‌ی تک‌همسری دارد. از دید وی نظام خانواده‌ی تک‌همسری نخستین شکل خانواده است که به جای شرایط طبیعی بر شرایط اقتصادی استوار شده و به عبارتی محصول بازی‌های قدرت است. زارتسکی در کتاب "سرمایه‌داری، خانواده و زندگی شخصی" به نقد خانواده‌ی بورژوا در آغاز شکل‌گیری پرداخته و خانواده را واحد اصلی اجتماعی، کلیسایی کوچک، دولتی کوچک و پایین‌ترین پله در نردبان اقتدار اجتماعی توصیف کرده است.

در میان جریان‌های فمینیستی نیز دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به خانواده وجود دارد. نقد خانواده پس از موج دوم فمینیسم آغاز می‌شود. فمینیست‌های مارکسیست بیشتر به جنبه‌ی تقسیم کار جنسی می‌پردازند در حالی که فمینیست‌های سوسیالیست معتقدند با زنان علاوه بر حوزه‌ی سیاست و اقتصاد در خانواده هم به مانند بردگان از سوی مردان رفتار می‌شود. فمینیست‌های رادیکال نهاد خانواده را به عنوان مکانی جهت انقیاد مستمر زنان قلمداد می‌کنند و به تاثیر خانواده در تداوم فرهنگ پدرسالاری اشاره دارند. به طور کلی در دیدگاه‌های فمینیستی نسبت به خانواده بر جنبه‌ی ستم‌آلود این ساختار تاکید می‌شود. یکی از انتقادات جریان‌های فمینیستی به ویژه فمینیست‌های مارکسیست در زمینه‌ی کار زنان به ویژه در خانه بی‌اهمیت شمردن آن است. آنان به ورود زنان به عرصه‌ی اجتماعی و اجتماعی نمودن خانه‌داری و بچه‌داری اصرار می‌ورزند.

با توجه به مطالعات انسان‌شناختی فرم نخستین خانواده به صورت گسترده بوده است. "در مرحله‌ی نخستین پیشرفت اجتماعی نه تنها خانواده پدری و آمیزش جنسی در زناشویی جایی نداشت درست وارونه‌ی آن نمایان بود. با خاندان مادری آغاز شد. واحدی با گروهی غیرجنسی، مادران و برادران (یا

خواهران و برادران)<sup>۱</sup> با فروپاشی جامعه‌ی اشتراکی و برابرخواه فرم خانواده نیز تغییر یافته است. مبنای شکل امروزی خانواده که به صورت هسته‌ای می‌باشد نشأت گرفته از روابط بیولوژیکی است لذا در جوامع کهن خویشاوندی بیانگر یک رابطه‌ی اجتماعی‌ست که شامل تمامی جامعه می‌باشد. بنابراین و با توجه به اشکال خانواده در طول تاریخ می‌توان "خانواده‌ی هسته‌ای" را به عنوان یک برداشت "جهانشمول" از خانواده تلقی نمود. زیرا در همه‌ی اعصار منافع سیاسی و روابط تجاری و بازاری با خانواده وجود نداشت و با برقراری روابط سلطه و نقش قدرت در خانواده به آن اهمیت داده شد. خانواده‌ی هسته‌ای در دوران نظام سرمایه‌داری و با گذر نقش خانواده از تولیدی به خدماتی به عنوان نهاده‌ی تعریف گشت که در خدمت به نیازهای اعضای آن است.

در اغلب موارد نهاد ازدواج و خانواده را یکسان می‌نگرند در حالی که کارکرد این دو نهاد متفاوت است. زیرا تغییرات گسترده‌ی نهاد خانواده در نیم قرن اخیر که با تغییر گسترده‌ای در روابط بین‌جنسیتی نیز همراه بوده گویای آن است که امروزه درک و شناخت خانواده بیش از هر زمان دیگری برای جوامع انسانی ضروری است. از دیدگاه مالدینوفسکی تفاوت این دو نهاد بدین گونه است: "خانواده یک گروه و یا سازمان است در حالی که هدف ازدواج تولید بچه و بزرگ کردن آنان است. در انسان ازدواج از سوی عوامل فرهنگی ترغیب می‌شود و در نتیجه‌ی تأیید اجتماعی شکل می‌گیرد و با نظام‌های گوناگون فشار اجتماعی می‌پایند."<sup>۲</sup> ازدواج در یک ساختار جنسیتی و سلسله‌مراتبی سلطه را به مردان واگذار کرده که تحت حمایت دولت و نهادهای آن قرار دارد و ازدواج رسمی زنان را به طور رسمی تحت این سلطه قرار می‌دهد. مطابق نقش‌های جنسیتی که به زنان و مردان اعطاء شده مردان در ساختار خانواده و ازدواج سلطه‌گر بوده و این نقش‌ها از سوی نهادهای دینی و فرهنگ حاکم بر جامعه و در نهایت دولت و حمایت از آنان داده شده و

۱. ایولین رید، (زن در گستره‌ی تاریخ تکامل، مادرسالاری)، ترجمه‌ی افشنگ مقصودی

۲. از همان منبع

در اینجا نمی‌توان از نقش ادیان تک‌خدایی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) و نقش و کارکردی که به ازدواج داده‌اند، چشم‌پوشی کرد. از سوی دیگر قوانین سنتی و عرفی حاکم بر جامعه هم بر مبنای فرادستی مرد و فرمانبرداری زن است و همگی بر مبنای مفاهیم مردانه و تحکیم هژمونی اوست و حتی به آن تشویق می‌شود. نهاد مردسالارانه‌ی ازدواج بر اساس منزوی کردن زنان از جامعه و فرودستی آنان است. به طور خلاصه دین، قانون، علم و نظم ارزشی جامعه به مناسبات موجود در خانواده مشروعیت می‌دهد. شیوه‌های ازدواج و نکاح در سیر تاریخی نشان می‌دهد که ابعاد تجاری آن پررنگ‌تر است. از دیدگاه انسان‌شناسی نیز ازدواج نوعی مبادله و یا قرارداد است. با نگاهی بر سیر تحولات صورت گرفته در ازدواج خواهیم دید که بیشتر از عشق و محبت بر مبنای منافع سیاسی و اقتصادی نهادینه گشته که در زبان انسان‌شناسی می‌توان به آن ازدواج استراتژیک یا سیاسی نیز گفت. این نهاد از سوی دولت و دین به طور ویژه‌ای مورد اهمیت قرار گرفته است. عبدالله اوجالان در یکی از دیدارهای امرالی به "ازدواج زرتشتی" اشاره کرده است. "ازدواج زرتشتی گفته بودم. لازم است در این زمینه در ۵ یا ۱۰ کتاب مورد بررسی قرار گیرد و افکار زرتشت در مورد ازدواج گردآوری شود. محدود هم باشد موضعی در برابر بردگی زنان وجود دارد. شیوه‌ی ازدواج با ریشه‌ی سامی زنان را کاملاً به بردگی می‌کشد."<sup>۱</sup> این معیارها در مقایسه با دوران خود که فرهنگی مردسالار حاکم بود، اندیشه‌ای آزادی‌خواهانه است. زرتشت تغییر مثبت چشمگیری در نگاه جامعه به زن ایجاد کرد. از دید او زنان بایستی در انتخاب همسر خود دارای حق تصمیم‌گیری بوده و حتی در صورت عدم تمایل با ازدواج حق مخالفت با پدرش را دارد. علاوه براین زنان دارای حق طلاق و اداره‌ی اموال خود بوده است. زرتشت مخالف ازدواج بدون شناخت طرفین از یکدیگر بوده است. گفته می‌شود زرتشت در مورد ازدواج دخترش نیز چنین برخوردی داشته است. بسیاری از دولت‌ها قوانینی در باب مناسبات خانواده وضع کرده‌اند که اغلب

1. Abdullah Öcalan, 17 Temmuz 2002 Tarihli Görüşme Notu

این قوانین نه تنها به بهبودی وضعیت زنان در چارچوب خانواده کمکی نکرده بلکه در تعمیق فرودستی او و اعمال زور مردان تاثیرگذار بوده است. با توجه به این شرایط و نظری بر سیر شکل‌گیری قوانین، قانون نماد اقتدار و ابزاری جهت گسترش فرهنگ مردسالاری است و نه تنها تاکنون نتوانسته بر این فرهنگ غلبه کند بلکه به آن مشروعیتی بخشیده که تخطی از آن جرم و گناه محسوب می‌شود که این نشان از نقش ایدئولوژیک ماهیت قانون و ممانعت از تحولات اجتماعی است. مطابق قوانین حاکم بر خانواده نیز مردان همواره مالک و حامی زنان هستند. از سوی دیگر به واسطه‌ی همین قوانین زندگی زنان هم در چارچوب خانواده و هم در جامعه و محل کار محدود شده است. به طور خلاصه در بنیان ایدئولوژیکی قوانین محدودیت زنان در خانه نهفته است و زنان به واسطه‌ی این قوانین به دنیای خصوصی رانده شدند. از دیگر سو قوانین قضایی نقش مهمی در روا نمودن قتل‌های ناموسی دارند و در این مسائل به این بهانه که شخصی و خانوادگی است، دخالت نمی‌کنند و همین رویکرد موجب جسارت مردان می‌شود که به هر بهانه‌ای زنان را کشته و سپس آن را به ناموس و بی‌آبرویی او نسبت می‌دهند.

در جوامعی که تاثیرات سنت و دین در فرهنگ حاکم بر جامعه پررنگ است، خانواده نقش محوری ایفا می‌کند. در جوامع خاورمیانه می‌توان این تاثیرات را به وضوح مشاهده نمود. در این جوامع تفکیک قاطعی میان نقش‌ها در خانواده وجود دارد که همانا تقسیم‌بندی سنتی است که در آن مردان رئیس خانواده و زنان در جایگاه فرودست قرار دارند. انحصار حاکمیت دین-دولت-مرد و پیوند میان خانواده‌گرایی و سیستم خاندانی موجب تحمیل استثماری چندلایه بر زنان شده است. از سوی دیگر تقدس بخشیدن به خانواده و ازدواج پیوند مستقیمی با نهادینه شدن قدرت دارد. در واقعیت اجتماعی کردستان نیز به طور ملموس می‌توان مشاهده کرد که خانواده یک نظام مالکیتی، یک نهاد سیاسی و مهم‌تر از همه یک نهاد ایدئولوژیک است. مطالعاتی که بر روی جامعه‌شناختی خانواده صورت گرفته نشان داده که میان تغییرات

اجتماعی و تحول خانواده پیوند نزدیکی وجود دارد. در چنین شرایطی در خصوص تحول، حذف و یا نهادهای جایگزین خانواده نظرات و پیشنهادات مختلفی ارائه شده است. بنابراین یکی از فاکتورهای مهم در رهایی خانواده از روابط هیرارشی لزوم تغییر همه روابط اجتماعی میان افراد است. "نقد خانواده مهم است؛ تنها بر پایه‌ای انتقادی عنصر اصلی جامعه‌ی دموکراتیک باشد. اگر تنها زن (آنگونه که فمینیسم تحلیل می‌کند) بلکه تمامی خانواده به منزله‌ی سلول قدرت تجزیه و تحلیل نشود، ایده‌آل و اجرای تمدن دموکراتیک از مهم‌ترین عنصر محروم می‌ماند. خانواده نهاد اجتماعی‌ای نیست که از آن گذار صورت بگیرد؛ اما می‌تواند در آن تحول صورت داده شود."<sup>۱</sup> لذا بایستی در این مورد که انتقادات تا چه اندازه در دگرگونی خانواده تاثیرگذار بوده، بحث نمود. عبدالله اوجالان در مورد مسائلی که بایستی متحول گردد به رد ادعاهای مالکیت بر روی زنان و کودکان پرداخته و از دید وی بایستی روابط سرمایه و قدرت میان همسران نقشی نداشته باشد. نیاز به گذر از رویکردی غریزی مبنی بر حفظ و تداوم نسل وجود دارد و باهم بودن زن و مرد بر مبنای فلسفه‌ی آزادی و مرتبط با جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی باشد. از دید وی طرفین بایستی حق زندگی مجردی یکدیگر را بر مبنای زناشویی طبیعی و نه زناشویی رسمی بپذیرند. به همین دلیل دموکراتیک شدن خانواده نه تنها به معنای تغییر روابط میان والدین بلکه نیاز به تحول تمامی روابط درون خانواده است.

یک ساختار اجتماعی ماندگار تنها با شکل‌گیری جدیدی در روابط و مناسبات خانواده ایجاد خواهد شد. به میزانی که در میان افراد خانواده معرفت آزادی ارتقا یابد و روابط و مناسبات بر اساس معیارهای برابری و احترام رشد یابد می‌توان به برقراری جامعه‌ای دموکراتیک امیدوار بود. بر این اساس برای تغییر یک جامعه تغییر و دگرذیسی نظام خانواده امری ضروری است و تغییر اجتماعی و سیاسی تابع دگرگونی خانواده به عنوان نخستین الگو است. خانواده‌ی دموکراتیزه شده موجب ارتقای فرهنگ دموکراسی در کل جامعه

۱. عبدالله اوجالان، آرمونی در باب جامعه‌شناسی آزادی

می‌گردد. در غیر این صورت جز لانه‌ی مرگ و خشونت نخواهد بود. از سوی دیگر شرکت در سازمان‌ها و تشکلات اجتماعی و سیاسی فراتر از رابطه‌ی همسری که بتواند دائماً اراده‌ی خود را تقویت و آگاهی خود را افزایش دهد، فاکتور بسیار مهمی است.

### عنصر عشق در زندگی مشترک

عشق موضوع کانونی انبوهی از آثار ادبی، هنر و فلسفی شده است. تعاریف بسیاری از عشق شده و از زوایای بسیاری بدان پرداخته شده است. حتی رشته‌های علمی همچون فلسفه، جامعه‌شناسی، مردم-شناسی، روان‌شناسی و ... تعاریف متفاوتی از آن کرده‌اند. برخی عشق را رابطه‌ای اجتماعی متأثر از تحولات اجتماعی و برخی آن را جادویی و آسمانی تعریف کرده‌اند و عده‌ای آن را فضیلتی انسانی می‌دانند. از دید سقراط عشق تلاشی برای رسیدن به نیکبختی و والاترین هدف هر آدمی است. برخی از فمینیست‌ها عشق را به عنوان رابطه‌ای اجتماعی که دستخوش نابرابری‌های جنسیتی در جامعه شده، قلمداد کرده و برخی آن را به عنوان کلید اسارت زنان می‌دانند.

بدون تردید یکی از مهم‌ترین عناصر در شکل‌دهی رابطه‌ی میان زن و مرد، عنصر عشق است. به همین دلیل تعریف عشق، درک ماهیت عشق، پی بردن به تاریخ اجتماعی عشق و تعیین اصول و حتی قوانین عشق مهم و یکی از مباحث مهم در زندگی مشترک است. چرا که هر باورداشت، جریان و فردی معنای متفاوتی به آن بخشیده و نتایج حاصل از آن نیز مسیرهای متفاوتی را طی کرده است. بر این مبنا آنالیز جامعه‌شناختی عشق در ژئولوژی موضوع مهمی است. می‌توان از این سوال آغاز نمود که آیا واقعیتی به اندازه‌ی عشق در عصر حاضر وجود دارد که از معنا و ماهیت خود تهی گشته باشد؟ به جرات می‌توان گفت وجود ندارد. زیرا با رویدادها و خشونت‌هایی که هم اکنون به نام عشق و دوست داشتن علیه زنان صورت می‌گیرد می‌توان گفت "عشق" در معرض سوءاستفاده، انحطاط و انحراف شدیدی قرار گرفته شده است. امروزه

خیانت به عشق بیداد می‌کند. در روابط عاشقانه‌ی کنونی در اغلب موارد اراده‌ی طرفین نادیده گرفته می‌شود و هر یک از طرفین در تلاش برای تحمیل نظرات و خواسته‌های خود است. بسیاری از مشکلات و بحران‌های خانوادگی ناتوانی در رسیدن به عشق واقعی است. در این صورت چگونه می‌توان میان عشق واقعی و عشق پوشالی تفاوت قائل شد؟ البته با تعریف یکی سری معیار می‌توان به معقول‌ترین وجه نتایج حاصل از عشق‌های واقعی رسید. لذا بایستی معیارها و اصول عشق بسیار قوی باشد که چه چیزی و چه کسی را دوست داشته باشیم تا عشق نزدیک به کمال باقی بماند و مسلماً عشق ورزیدن نیاز به تمرین، فروتنی، واقع‌بینی و از خودگذشتگی دارد تا به مرحله‌ی کمال برسد. بدون تردید فضیلت‌های طرف مقابل، ارزش‌ها و افکاری که بدان پایبند است و گرایش‌های آن فاکتور مهمی است و در نبود این معیارها عشق، سطحی و لحظه‌ای خواهد بود. همانطور که عبدالله اوجالان به آفریدن "شخصیت عشق" اشاره کرده و نگاه تازه‌ای به این مقوله دارد. بر اساس این تعریف خلق شخصیت عشق مستلزم تلاش، توجه و مراقبت است. رفع کمبودها، آموزش و اعتلای یکدیگر، افزایش آگاهی، کمک به یکدیگر در کسب مهارت‌های جدید و توانمندسازی همدیگر از فاکتورهای مهم در خلق این نوع شخصیت است. به طور خلاصه "هنر تعالی یکدیگر". از سوی دیگر عشق نیاز به سادگی و خلوص دارد و در جایی که دروغ، ریا، کینه و نفرت وجود داشته باشد، عشق شکوفا نخواهد شد. بر این اساس می‌توان عشق را تنها به مقوله‌ای میان دو نفر یعنی پدیده‌ای فردی و استثنایی محدود کرد و به عبارتی یکپارچگی و پیوستگی یکی از قوانین عشق است. "صحیح‌تر این خواهد بود که عشق به پیوند میان زن-مرد محدود نشود، بلکه پیوندی محسوب گردد میان تمامی عناصر هماهنگ تشکّل کیهان"<sup>۱</sup> به همین دلیل عشق پدیده‌ای اجتماعی و نه صرفاً منفرد است و تنها با بلوغ شرایط اجتماعی می‌توان عشق واقعی را تجربه کرد. مسلماً در سرزمینی که زنان روزانه مورد تجاوز قرار

۱. عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک

گرفته و کشته می‌شوند، آشیانه‌ی عشق ساخته نمی‌شود. در چنین شرایطی لازم است مبارزه در مسیر عشق بر عاشق شدن ارجحیت داشته باشد. عشق را به مرزهای "حوزه‌ی خصوصی" محدود کردن موجب بازماندگی افراد از زندگی اجتماعی می‌شود. احساسات بری از ارزش‌های اجتماعی باعث کوتوله‌شدگی احساسات شده و نمی‌توان آن را عشق نامید. روابط "خصوصی شده" همیشه مستلزم زندگی در آغوش دولت است. بر این اساس می‌توان گفت روابطی که فاقد ارزش‌های اشتراکی، اجتماعی و انسانی باشد با خود پیامدهای ناگواری خواهد داشت. "نفی و انکار جامعه، طغیان فردگرایی، آکندگی تمامی حوزه‌ها از جنسیت‌گرایی، الوهیت یافتن پول، جایگزین شدن دولت-ملت به جای خدا، مبدل شدن زن به یک هویت بی‌دستمزد یا دارای نازل‌ترین دستمزد، جملگی به معنای نفی و انکار بنیان مادی عشق نیز می‌باشد."<sup>۱</sup> در نظام سرمایه‌داری که مبتنی بر انباشت سرمایه و نگرشی کالایی است روابط انسان نیز تحت تاثیر قرار گرفته و انسان‌ها دچار ازخودبیگانگی شده‌اند. تنهایی و انزوا بر روابط اجتماعی و همدلی ترجیح داده می‌شود. این واقعیت در مورد عشق نیز صادق است. انسان‌های ماشینی و از خودبیگانه شده نمی‌توانند دوست بدارند. در نظامی که تنهایی و کالایی بودن بر شخص تحمیل می‌شود انسان‌ها فقط برای رهایی از انزوا و نه یک رابطه‌ی عاشقانه به یکدیگر پناه می‌برند و در این وضعیت طرفین از حصول عشق واقعی محروم می‌مانند.

عشق به اندازه‌ای ارزش و وسعت می‌یابد که بالنده، متعالی و زیبا می‌کند. این عشق متعالی و زیبا در شخصیت‌های برده و در محیطی که بردگی و فرودستی تحمیل می‌گردد، ایجاد نمی‌شود و روابط آزاد ارتقاء نمی‌یابد. تنها در صورت وجود معیارهای زن آزاد - مرد آزاد می‌توان صحبت از یک رابطه‌ی صحیح و سالم نمود و این شخصیت در شرایطی شکل خواهد گرفت که به جای اعمال زور و خشونت بر طرف مقابل، بر مبنای کمک به پیشرفت یکدیگر بوده و به جای توسل به نقاط ضعف یکدیگر، این نقاط را بهبود بخشید.

۱. عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک

اگر جامعه‌ای در آستانه‌ی نسل‌کشی قرار داشته باشد و سیاست‌های دولتی دشوارتر گردد، بدون شک روابط میان افراد هم به بن‌بست می‌رسد. در اینجا سخن از ایجاد "محیط عشق" می‌نماییم. در اغلب حماسه‌های بزرگ عشق چنین واقعیتی را به وضوح مشاهده می‌کنیم. به ویژه با نظری بر منظومه‌های عاشقانه در کردستان همچون "مَم و زین"<sup>۱</sup>، "خَجَه و سیامند" و "درویش و عدوله" و ... می‌توان به نقش مستعمره‌سازی یک سرزمین و شرایط اجتماعی حاکم در به تراژدی ختم شدن عشق مشاهده نمود. اغلب این حماسه‌ها به صورت شفاهی و سینه به سینه تا به امروز در فرهنگ عامه و حافظه‌ی جمعی جاری است و همچنان تأثیرات خود را حفظ کرده است. تحمل دشواری‌های بسیار، جدایی و حسرت، جسارت، دلاوری و خیانتی که در اطراف این حماسه‌ها شکل گرفته و عصیان در برابر مرزهای ترسیم شده، از نقاط مشترک این حماسه‌ها محسوب می‌شود. با توجه به سرانجام این حماسه‌های عشق می‌توان گفت عشق در ذات خود آزادی است و با هر گونه دیدگاه طبقاتی و فرادستی در تضاد است و به عبارتی رهایی‌بخش است.

در عصر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که دوران جامعه‌گُشی، کالایی شدن است و فرد تحت فشارهای زندگی پرشتاب ماشینی "از خودبیگانه" شده به عشق هم خیانت شده است. در واقع آنچه این نظام را علی‌رغم فرسودگی همچنان پویا می‌کند، مشروعیت بخشیدن به واقعیت زندگی اجتماعی‌ای است که به عشق خیانت کرده است. امروزه حوزه‌ی اصلی بازار سرمایه، دولت-ملت و صنعت فرهنگی حوزه‌ی روابط زن و مرد و "عشق" است و بیش از همه عشق از ماهیت واقعی خود دور شده و بسیار روزمره گشته است. تقریباً چیزی نمانده که در این حوزه‌ها کالایی نشده باشد و در آن روزانه شاهد قتل، تجاوز، آزار و اذیت و سوءاستفاده هستیم. قتل زنان به مقوله‌ای "عادی" تبدیل شده و عشق

---

۱. "مَم" و "زین" یکی از منظومه‌های عاشقانه و از آثار شاعر و عارف بزرگ کرد احمد خانی (۱۶۵۰-۱۷۰۶) است. زین خواهر امیر بوتان است و با فتنه‌انگیزی و دخالت‌های بکر (Beko) عشق او و مَم به تراژدی ختم می‌شود. از دید خانی این داستان حکایت آزادی ملت گُرد است که در آن زین نماد کردستان و مَم نماد ملت کرد است.

عمدتاً مبادله‌ای مبتنی بر منافع فردی جریان می‌یابد. با گفتن "زن، یا مال من است یا مال خاک" به خشونت و قتل زنان مشروعیت داده می‌شود. این همان محصول "عشق انحصاری" است که سلطه‌ی مردانه زنان را ملک خود دیده و همه‌ی حقوق زنان از جمله حق حیات را از آنان سلب می‌کند. در رابطه‌ای که اراده‌ی زنان سلب شده باشد، عشق و حتی زندگی وجود ندارد و در چنین موقعیتی آیا می‌توان گفت احساسات اجتماعی و انسانی ایجاد گردد و عشق به بالندگی برسد؟ به همین دلیل بر اجتماعی بودن فضای عشق تاکید می‌کنیم. جامعه‌ای آزاد همراه با معیارهای برابری و دموکراسی فضایی برای شکوفایی عشق راستین است.

مفاهیم زندگی مشترک، عشق، زن آزاد - مرد آزاد و جامعه‌ی آزاد در این معنا دارای نقش اساسی هستند. رابطه‌ی میان منفرد بودن و جهان‌شمول بودن رابطه‌ای است که باید از نظر مفاهیم عشق و زندگی مشترک آزاد مورد توجه قرار گیرند. اگر بخواهیم از جامعه‌شناسی عشق و زندگی مشترک آزاد صحبت نماییم، این بدان معناست که یک ویژگی اجتماعی بوده و رابطه‌ی میان منفرد بودن و جهان‌شمول بودن به درستی برقرار شده است. در واقع زندگی مشترک آزاد به تعبیری هنر و فلسفه‌ی حل تضادهای موجود در روابط با نیروی خرد و احساس است.

"عشق تنها در آن صورت می‌تواند به معنای اجتماعی خود واصل گردد و اگرچه بسیار دشوار باشد به پتانسیل تحقق دست یابد که افراد ناتوان از متوقف‌سازی فروپاشی و زوال جامعه، از نگرش ناموسی و به تعریفی علمی و صحیح‌تر، بی‌ناموسی‌ای که به طور متقابل پیرامون زن ایجاد کرده‌اند، دست بردارند و پیکارجویانه وارد مرحله‌ی برساخت ملت دموکراتیک شوند."<sup>۱</sup> اوچالان به قوانینی در باب عشق و جنگجوی عشق بودن اشاره نموده است مبنی بر اینکه بایستی عشق در محدوده‌ی فرزاندگی عصر قرار گرفته و در برابر جنون نظم موجود دارای موضع‌گیری آزادی بوده و در شرایط عدم وجود رهایی و آزادی

۱. عبدالله اوچالان، مانیفست تمدن دموکراتیک

نمی‌توان به عشق اندیشید. بر این اساس نیاز به تعمیق آنالیزهای اجتماعی و سیستم وجود دارد تا به درک جنونی که در سه‌گانه‌ی سکس، هنر و ورزش تبدیل به بزرگ‌ترین سلاح‌هایی شده‌اند که اراده‌ی انسان را تسخیر کرده‌اند، رسید. تاثیر صنعت سینما و سریال‌های تلویزیونی، کلیپ‌ها و ترانه‌هایی که به نام هنر برجسته می‌شوند هم در خلق و هم جهت‌دهی عشق‌های ساختگی تاثیرگذار است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی نمود. در این رویکرد عشق صرفاً به یک میل جنسی شدید تقلیل داده می‌شود، احساسات بی‌معنا گشته و دچار ویرانی بزرگی شده است. ماجراهای عاشقانه در این برنامه‌های سرگرمی بسیار مصنوعی و بدون جوهره هستند. نظام سرمایه‌داری با این جنون، عشق را به یک اعجوبه تبدیل کرده است.

هنگام تعریف از عشق فلسفی اغلب سخن از عشق افلاطونی می‌شود که احساسی فراتر از پیوند بدنی میان دو نفر است. عشق افلاطونی منبعی است که در آن اصول اتیک و استتیک تجسم می‌یابد و بدون گرایش لذت‌جویانه بدنی و جنسی همراه با ارتباط عاطفی و معنوی و در نهایت نیل به سوی زیبایی مطلق است. نحوه‌ی تحقق عشق افلاطونی در میان صوفیان در عواطف، روحیه و سبک زندگی دراویش که در همه جا در جستجوی خدا هستند، منعکس می‌شود. "در گُردستان امروزین و واقعیت جامعه‌ی گُرد، یک دیالکتیک بامعناي عشق ناچار است که به نسبت فراوانی افلاطونی باشد... چنین عشقی ارزشمند است. عشق افلاطونی، عشق پندار و کردار است به همین سبب ارزشمند است... در بر ساخت ملت دموکراتیک خلق‌های خویش دوشادوش همدیگر و با عشقی افلاطونی موفق به انجام کارهای سترگ و عظیمی گشتند ... در این راه صدها شهید قهرمان داریم که هر کدام یک ارزش می‌باشند. این‌ها قهرمانان بزرگی هستند که موفق گشته‌اند "مَم و زین" شوند.<sup>۱</sup> مفهوم افلاطونی عشق در واقع تلاشی برای رسیدن به نیکی و زیبایی‌ست و مراحل نهایی آن دل بستن به کارهای زیبا، دانش‌های زیبا و در نهایت خود "زیبایی" است. در عشقی که

۱. عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک

به مرحله‌ی بلوغ و پختگی رسیده آزادی و استقلال طرفین به رسمیت شناخته می‌شود و عاری از استثمار است. رسیدن به این مرحله نیاز به تعهد، دلسوزی و احترام دارد که با تمرین و آگاهی می‌توان به آن دست یافت.

### الف. سکسوالیته و عشق

می‌توان به طور دقیق تخمین نمود که تحقیقات بیولوژیکی و بیوشیمیایی در مورد عشق تا چه حد توانایی تعریف عشق را دارد. لذا این تحقیقات بیولوژیکی اغلب جدا از بافت اجتماعی و فرهنگی صورت می‌گیرد و بر اساس هورمون‌ها و بخش‌هایی است که در مغز فعال می‌شوند. "عشق بر ناحیه‌ی تگمنتال شکمی (VTA) تاثیر می‌گذارد که در اعماق مغز، در مغز ابتدایی، بسیار دور از ناحیه‌ی مغز درگیر در تصمیم‌گیری‌های منطقی قرار دارد. این منطقه همچنین مرکزی است که تکانه‌های مغز ما مانند پاداش و انگیزه را مدیریت و دوپامین تولید می‌کند. آن‌ها در ابتدایی‌ترین قسمت‌های مغز قرار دارند که با انرژی، تمرکز، اشتیاق، انگیزه و میل مرتبط هستند.<sup>۱</sup> این فرایند منجر به کاهش فعالیت مغزی که امکان تفکر، تحلیل و نگاه انتقادی می‌نماید، می‌شود.

نوروترانسمیترهایی همچون سروتونین، آندورفین، اکسی‌توکسین، دوپامین و دسته‌ای از مواد شیمیایی موسوم به آندوکائینوئیدها موجب لذت بردن از احساس و عواطف است. هلن فیشر<sup>۲</sup> بر روی تاثیرات عشق بر روی مغز مطالعه نموده و معتقد است که شادی ایجاد شده از طریق عشق یا ترشح هورمون دوپامین موجب "اشتیاق برای به دست آوردن بزرگ‌ترین پاداش زندگی نهفته است؛ یک شریک برای ایجاد رابطه‌ی جنسی" است. لذا هورمون دوپامین تنها در هنگام عاشق شدن فرد ترشح نمی‌گردد بلکه در بسیاری از

<sup>۱</sup> [https://www.ted.com/talks/helen\\_fisher\\_the\\_brain\\_in\\_love?language=tr](https://www.ted.com/talks/helen_fisher_the_brain_in_love?language=tr)

۲. هلن فیشر انسان‌شناسی زیستی و محقق رفتارهای انسانی و از اعضای هیئت علمی دانشگاه راتگرز است و به مطالعاتی در باب جنسیت، خانواده، عشق و مباحث جنسی و عاطفی پرداخته است.

روابط اجتماعی نیز تاثیرگذار است و در روابط دوستانه نیز وضعیت مشابهی ایجاد می‌کند. مطابق نظر فیشر نخستین مرحله‌ی عشق حدود ۱۲ و یا ۱۸ ماه طول می‌کشد که پس از آن نیاز به نوع دیگری از عشق به نام عشق صمیمانه<sup>۱</sup> وجود دارد. «اکسی‌توکسین و وازوپرسین مربوط به رابطه‌ی درازمدت است. اکسی‌توکسین بیشتر در زنان و وازوپرسین بیشتر در مردان فعال است.»<sup>۲</sup> از سوی دیگر مطالعات بر روی هورمون دوپامین نشان داده است که کار اصلی آن ایجاد لذت نیست بلکه وظیفه دوپامین ایجاد احساسی به مراتب عمیق‌تر است و درک دوپامین می‌تواند کلید فهم و حتی پیش‌بینی طیف گسترده‌ای از رفتار و اعمال انسان از هنرهای خلاق گرفته تا ادبیات و موسیقی، دستیابی به موفقیت و کشف دنیا‌های جدید و قوانین طبیعت، تفکر درباره خدا و دل سپردن به عشق باشد. مطابق تحقیقات ابعاد بیوشیمیایی عشق، هنگام عاشق شدن، کهن‌ترین بخش مغز و یا به عبارتی نخستین بخش از مغز که شکل گرفته تحت تاثیر قرار می‌گیرد که در اعماق مغز و بسیار دورتر از ناحیه‌ای از مغز که مسئول تصمیم‌گیری‌های منطقی است. این بخش از مغز تنها هنگام عاشق شدن تحت تاثیر قرار نمی‌گیرد بلکه با انگیزه، پاداش و اشتیاق نیز تحریک و دوپامین ترشح می‌کند. اگرچه می‌توان از تحقیقاتی که با هدف تبیین عشق بر مبنای زیست‌شناختی از نظر درک تاثیرات احساس عشق بر بدن انجام شده، نتایجی به دست آورد اما نمی‌توان از زمینه‌های اجتماعی آن چشم‌پوشی کرد. اغلب افرادی که این مطالعات را انجام داده‌اند نیز به این واقعیت اعتراف می‌کنند. از دید آنان بیشتر تئوری‌های مبتنی بر زیست‌شناسی در مورد اینکه مردم عاشق چه کسانی می‌شوند و با در نظر گرفتن روابط انسانی، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد.

تحول زیستی گونه‌ی انسان مبتنی بر تاثیرگذاری از یکدیگر و تجربه‌ی لذت است. لذات دارای ویژگی‌هایی است که تاثیر بسیاری بر بدن، احساسات و

<sup>۱</sup> Companionate love

<sup>۲</sup> دانیل. زلیبرمن و مایکل. ای. لانگ، (دوپامین، مولکولی با خواص شگفت‌انگیز)، ترجمه‌ی دکتر محمد اسماعیل فلزی، انتشارات مازیار

افکار ما دارد و این تأثیرات منجر به تمایل به تکرار آن است. به همین دلیل لذت در عین حال موجب اعتیاد و یا وابستگی نیز می‌شود. لذا با نگاهی به مقوله‌ی میل جنسی در عصر سرمایه‌داری شاهد استفاده‌ی ابزاری از آن هستیم که به مقوله‌ای فراتر کسب لذات تبدیل شده است. مطالعاتی که در سال‌های اخیر صورت گرفته این است که رابطه‌ی جنسی تنها منبع لذات انسان نیست. در واقع بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی وجود دارد که می‌تواند موجب لذت شود. به خصوص مطالعاتی که بر روی هورمون‌هایی که مرکز پاداش مغز را فعال می‌کند. به عنوان مثال مشاهده شده که در دوران نوجوانی لذتی که از گذران وقت با دوستان، به اشتراک‌گذاری رازها و دوستی‌های فداکارانه احساس می‌شود، نزدیک به نسبت هورمون دوپامین و اکسی‌توکسین آزاد شده در طول رابطه‌ی جنسی است. بنابراین در انجام تحقیقات متمرکز بر عشق و تمایلات جنسی و نادیده گرفتن نقش هورمون‌ها در روابط اجتماعی ممکن است منجر به تفاسیر نادرستی شود. از سوی دیگر تقلیل‌دهی عشق به سکسوالیته بسیار آگاهانه از سوی سیستم تقویت و تحریک می‌شود و عشق پدیده‌ای منحصر و وابسته به رابطه جنسی نیست. جامعه از طریق تمایلات جنسی تحت کنترل قرار می‌گیرد. "غرایز جنسی طبیعی و در هر فردی وجود دارد. لذا آنچه خطرناک است تبدیل شدن تمایلات جنسی به ابزاری برای قدرت است... در شرایط کنونی رابطه‌ی جنسی در خدمت مردان است. درک خام، وحشیانه و مخربی از قدرت ایجاد کرده است... این درک در پس فرهنگ قتل‌های ناموسی و تجاوز جنسی نهفته است و تا زمانی که این درک تغییر نکند، مشکل دموکراسی و آزادی قابل حل نیست."<sup>۱</sup> میل جنسی (سکسوالیته) در طول تاریخ به یکی از ابزارهای اصلی سرکوب زنان مبدل شده است. توسل به روش‌هایی همچون کمربند عفاف تا محدودیت‌های مربوط به دوران قاعدگی اثباتی بر این واقعیت است. از نظر فرهنگ جنسی عناصر زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد در عصر کنونی سکسوالیته در تمام ابعاد مردسالار

1. Abdullah Öcalan, 04 Ocak 2007 Tarihli Görüşme Notu

است. کنترل‌شده‌ترین حوزه‌ی این دوره ارزش‌های مربوط به کنش جنسی است. از دید آنتونی گیدنز تنها در دوران نوین است که عشق، ازدواج و تمایلات جنسی در پیوند با یکدیگر در نظر گرفته می‌شوند.<sup>۱</sup> به ویژه در سده‌ی ۲۱ پیوند میان تمایلات جنسی و قدرت به طور گسترده حفظ شده و تمایلات جنسی مردان هنوز به عنوان نمایش قدرت در بسیاری از مطالعات منعکس شده است. نقش مردان در این فرایند فعال و نقش زنان منفعل است. در نهایت سیاست جنسی و تمایلات جنسی مبتنی بر آزادی، عشق و محبت واقعی بدون تسلط امکان‌پذیر است و توسعه‌ی چنین سیاست و اخلاقی یکی از مسائل اصلی مبارزات آزادی محسوب می‌شود. از آنجایی که حوزه‌ای برای بازتولید قدرت است، نیاز به مبارزه‌ای دشوار است. بنابراین سیاست جنسی تمدن دموکراتیک بر این مبانی شکل خواهد گرفت.

### ب. عشق در حماسه‌های کردستان

همانطور که پیشتر بدان اشاره کردیم تراژدی‌های عشقی که بدون رهایی مکان رخ می‌دهد از جمله درس‌هایی حیاتی و جامعه‌شناختی حماسه‌ها به ویژه در واقعیت اجتماعی کردستان است. از این منظر تفسیر داستان‌ها، ترانه‌های محلی و سمبل‌های عشق‌های حماسی سهم بسزایی در شناخت بُعد جامعه‌شناختی عشق دارد. انجام این تحقیقات هم در بستر فرهنگی‌ای که در آن قرار داریم و هم در ابعاد جهانی می‌تواند به ما در درک معنای اجتماعی عشق یاری دهد. از سوی دیگر هنگامی که حماسه‌های عاشقانه را به عنوان بازتابی از مسائل اجتماعی مورد واکاوی قرار دهیم، این فرصت را داریم که هم تحلیلی جامعه‌شناختی از مسائل اجتماعی از جامعه‌ای که عشق در آن تجربه می‌شود و هم به تحلیل روابط زن و مرد بپردازیم. مطالعات روابط میان ایزد و ایزدبانوان در اساطیر در منابع حماسه‌های عاشقانه نشان داده شده است.

۱. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر منصوری، نشر نی

قهرمانان زن حماسه‌های عاشقانه همچون لیلی، شیرین، زین و ... همگی نشانه‌هایی از ایزدبانوان را در خود دارند. با نگاهی بر این حماسه‌ها خواهیم دید که ساختار اجتماعی و مکان که در آن پرشورترین احساسات زن و مرد نسبت به یکدیگر شکل می‌گیرد، مستقیماً بر عشق تأثیرگذار است. تضادهای طبقاتی، خانوادگی، فرهنگی، ملیتی و مذهبی، قواعد عشیره‌ای و حتی شرایط زمانه بر مقوله‌ی عشق اثر دارد. در حماسه‌های عشق جامعه‌ی کردستان که بیشتر در فرهنگ شفاهی و هنر دهنگ‌بیژی<sup>۱</sup> انعکاس می‌یابد زنان دارای نقش و مسئولیت مهمی هستند و همواره در برابر نابرابری‌ها ایستاده‌اند و بیشتر از طریق فرهنگ شفاهی خواسته‌ها و مسائل خود را به زبان می‌آورند. حماسه‌های کردی نقش مهمی در شناخت جامعه‌ی کرد دارند.

متأسفانه با وجود قدمت تاریخی هزاران ساله‌ی سنت شفاهی در کردستان که بدون تردید منبع مهمی در روشنگری ساختار اجتماعی جامعه‌ی کردستان دارد، لذا آن طور که باید و شاید مورد استفاده قرار نگرفته است. استفاده از این منابع در مطالعات ژنولوژی و در زمینه‌ی مسائلی که با آن سروکار داریم بسیار مهم است. در اغلب این فرهنگ شفاهی که از سوی زنان به زبان آورده شده است، احساسات، انتظارات، آلام و خشم آنان انعکاس یافته است. یکی دیگر از ویژگی‌های مهم این حماسه‌ها مویه‌هایی است که پس از مرگ یکی از طرفین به زبان می‌آید که در اغلب حماسه‌ها از سوی زنان گفته می‌شود. اما به دلیل شرایط اجتماعی و فرهنگی که آوازه‌خوانی برای زنان ممنوع بوده است؛ به همین دلیل در بیشتر حماسه‌های عاشقانه که گوش داده‌ایم با وجودی که از سوی زنان گفته شده، لذا ما با صدای دهنگ بیژان مرد آن را می‌شنویم. داستان

۱. گردها از دیرباز از طریق فرهنگ دهنگ‌بیژی و یا هنر کلامی افکار، آلام، گلایه، خشم و احساسات خود را به زبان آورده‌اند. به این سخنگویان زندگی کردها "دهنگ‌بیژ" و به این هنر "دهنگ‌بیژی" گفته می‌شود. زنان نقش موثری در ارتقای این هنر داشته‌اند و بسیاری از حماسه‌های عاشقانه از زبان آنان گفته شده است.

زندگی عایشه شان<sup>۱</sup> و مریم خان<sup>۲</sup> نمونه‌هایی از این واقعیت است. یکی از مثال‌های بارز حماسه‌های عاشقانه‌ی کردستان، حکایت مم و زین است که یکی از شاهکارهای ادبی نویسنده و شاعر بزرگ گُرد احمد خانی است. حکایت مم و زین فراتر از یک داستان عاشقانه است و می‌توان در آن به سنت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی آن زمان کردستان نیز پی برد. یکی از ابعاد این داستان توجه به نظام عشیره‌ای است که این عشق به قربانی نزاع میان عشیره‌ها تبدیل می‌شود. از سوی دیگر این اثر، هویت زن در میان آداب و سنت‌ها را به چالش می‌کشد. زین در اینجا باز خود کاراکتر زن نیرومند و مستقلی است که بر علیه نظم پدرسالاری قیام می‌کند. از دیگر سو داستان عشق مم و زین شکاف طبقاتی و نابرابری میان طبقات اجتماعی را بازگو می‌کند. این عشق برخلاف نرم‌های اجتماعی است که در نهایت به تراژدی بزرگی منتهی می‌شود. یکی از ابعاد برجسته‌ی این اثر بزرگ دفاع از ارزش‌های فرهنگی و دفاع از آن است و از دید بسیاری از ادیبان و متفکرین گُرد نماینده‌ی مبارزات آزادی‌خواهی و برابری گُردهاست.

حماسه‌ی درویش عبدی و عدوله نیز یکی از مشهورترین حماسه‌های کردی است. در این حماسه درویش عاشق عدوله شده و برای رسیدن به او به نبرد با قبایل عرب می‌رود. درویش همراه با دوازده تن از دوستانش به این جنگ رفته و پس از سقوط از اسب زخمی می‌شود و در نهایت جان می‌دهد. مویه‌های عدوله بر روی جسد درویش یکی از آوازه‌های مهم در فرهنگ شفاهی کردستان

۱. عایشه شان یکی از هنرمندان نامدار زن گُرد است. وی در سال ۱۹۳۸ در شهر آمد (دیاربکر) به دنیا آمده و از همان کودکی با فرهنگ و موسیقی گُردی آشنا می‌شود. به دلیل ممنوعیت زبان کردی در سال‌های جوانی به مدت دو سال به زبان تُرکی آواز می‌خواند. عایشه شان با وجود سختی‌ها و موانع بسیاری که در مقابل وی قرار دارند همچنان به فعالیت‌های خود ادامه داده و یکی از ستاره‌های فرهنگ و هنر کردی محسوب می‌شود. وی در سال ۱۹۹۶ در شهر ازمیر و به دلیل بیماری زندگی را بدرود گفت.

۲. مریم خان یکی از پیشکسوتان هنر ده‌نگ‌بیژی در میان دنیای فرهنگ و هنر کردی است. مریم خان در سال ۱۹۰۴ در منطقه‌ی شرنخ شمال کردستان به دنیا می‌آید. وی از کودکی علاقه‌ی خاصی به هنر و موسیقی دارد. در سال ۱۹۳۹ در رادیوی بغداد و بعدها رادیوی ایروان شروع به فعالیت هنری کرده است. مریم خان نیز همانند برخی از پیشگامان هنر ده‌نگ‌بیژی همچون محمد عارف جزیری، شاکر، حسن جزیری و نسرین شروان در جایگاه مهمی قرار دارد.

است. در این حماسه درویش آخرین نفس‌های خود را بر روی زانوهای عدوله می‌کشد. موقعیت زن در اغلب این حماسه‌ها منفعلانه نیست و بسیار آگاهانه است. به ویژه در این حماسه عدوله از مردانگی‌ای که برای دفاع از سرزمین خود پیشقدم نمی‌شوند انتقاد کرده و مردانگی را به زیر سوال می‌برد. از آنجایی که حماسه‌ها بیانگر انباشت تاریخی و اجتماعی یک جامعه محسوب می‌شوند گاهی شاهد تکرار تاریخی این حماسه‌ها در فرم دیگری هستیم. یکی از مثال‌های بارز آن در حملات داعش به شنگال در سال ۲۰۱۴، حضور دوازده گریلای نیروهای مدافع خلق و یژاستار (HPG و YJAstar) برای مبارزه با داعش بود که نمود امروزی این حماسه است.

"نیاز شدیدی به تحلیل و درک روابط زن و مرد تحت عنوان عشق بر اساس جامعه‌شناسی گُرد وجود دارد. آشکار است که بدون این آگاهی نمی‌توان پیوند میان محبت، عشق و زندگی را با واقعیت برقرار نمود. از پرسیدن این سوال از خود هراس نداشته باشید و با شهامت بیشتری با آن برخورد کنید. لذا به باور من هیچ یک از شما دارای این قدرت نیستید که حتی جمله‌ای درباره‌ی آن بسازید. چرا که نه از چنین جامعه‌شناختی آگاهی دارید و نه نیازی به تحقیق در باب آن احساس کرده‌اید. بدون پژوهش و آگاهی دستیابی به پیشبرد آگاهانه در رابطه با تاریخ و جامعه ممکن نیست. اگر خواهان درک جامعه‌شناسی گُرد هستید می‌توانید با بررسی حماسه‌های کردی و آنالیزی جامعه‌شناختی نیرومند آغاز کنید. این، کمک بسیاری در ارتقای نیروی معنایی شما خواهد کرد."<sup>۱</sup>

زَریان یکی از گریلاهای یژاستار که در مرحله‌ی مبارزات خودمدیریتی در شهرهای شمال (باکور) کردستان به شهادت رسیده است در دفتر خاطرات خود که در این مرحله به نگارش درآمده به زیبایی از عشق "کلکتیو" سخن می‌گوید؛

"ندایی از درونم... سعی می‌کنم تعریفی از صحنه‌هایی که این روزها آن را

1. Abdullah Öcalan, Felsefe Notları

تجربه می‌کنم، بیابم. نمونه‌های تاریخی در ذهنم زنده می‌شود. حماسه‌ی درویش و عدوله خود را تکرار می‌کند. درویش و عدوله و دوازه‌تن خود را تجدید می‌کند.

عدوله دختر اصیل عشیره‌ی ملان (*Milan*) است. من هم از همان عشیره و ملانی هستم. درویش مرد گُرد جواهرد و مبارزی بود. عدوله هنگام مرگ درویش جواهرد ترانه‌ی جانسوزی به نام "دلّالو" (*Delalo*) می‌خواند. اغراق‌آمیز نیست اگر بگویم خود را با عدوله مقایسه می‌کنم. من هم همانند عدوله شاهد آخرین نفس‌های جوانان جواهرد گُردی همچون درویش بر روی زانوانم بودم. اما فرصت مویه کردن نداشتم... آن‌ها درویشان زمانه هستند که شجاعانه برای عشق به سرزمینشان جنگیدند. به خصوص وقتی "بوتان" و "زانا" را از دست دادم بیشتر این حس را تجربه کردم... اکنون در حالی به تعریف واقعی عشق رسیدم که سخت‌ترین امتحان زندگی خود را پشت سر می‌گذارم و به عهد خود پایبندم. با عشق بر همه‌ی مشکلات غلبه می‌کنیم، آنچه ما تجربه می‌کنیم، عشق کلکتیو است و من این رفقا را با عشق کلکتیو دوست می‌دارم.<sup>۱</sup>

عشق راستین نیاز به احترام به "خودبودگی" فرد دارد. حس تملک برای خودبودن مسموم‌کننده است. بیشتر جنایات و کشتار، آزار و اذیت و تجاوز به زنان در اغلب موارد به بهانه‌ی عشق صورت می‌گیرد. برای دستیابی به سطحی از آزادی و استقلال در رابطه‌ای که فرد آن را عشق می‌نامد لازم است احساساتی همچون حسادت، مالکیت، ضعف، خشم و نفرت دگرگون شود. عشق آزاد و ازدواج بیولوژیکی مبتنی بر فرودستی نمی‌توانند در کنار هم وجود یابند. قانون عشق چنین روابطی را برمی‌تابد. یکی از نتایج اصلی از اغلب مباحث عشق فلسفی آزادی انتخاب و آگاهی در عشق است.

اگر از دیدی کلی به این موضوع نگاه کنیم خواهیم دید که برای ما زنان لازم است که با دیدی انتقادی به این نوع تعریف و ماجراهای عاشقانه که در

نهایت اغلب زنان مورد خشونت قرار می‌گیرند، داشته باشیم. چون با نظری بر روابط زن و مرد در جوامع کنونی خواهیم دید که عشق همچون سلاحی برای نابودی روابط سالم مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین لازم است بر این روابط سنتی که منجر به آسیب‌ها و بحران‌های اجتماعی می‌شود، مداخله نمود که می‌توان آن را "انقلاب عشق" نامید. زندگی مشترک ساخته شده با عشق تنها با ظرافت و خرد توسعه می‌یابد. تجارب عشق در خاورمیانه و کردستان آسان نیست و همواره بیانگر تراژدی‌های بزرگی بوده است. عشق در خاورمیانه و کردستان تنها در صورت یک مبارزه‌ی داخلی و بیرونی به واقعیتهای اجتماعی بدل خواهد گشت. در واقع در عصری که عشق به عنوان مقوله‌ای مقدس و معنامند با مرگ، کشتن و فردگرایی تحریف شده، رسیدن به عشق حقیقی دشوار است. پس می‌توان گفت عشق رویدادی اجتماعی است و اگر از آن فراتر رویم، عشق رویدادی کیهانی است. جستجوی عشق با اذهان استعمار و مسموم شده از سوی سیاست‌های جنسیتی دولتی و محیط قلمروی خصوصی از همان ابتدا به شکست خواهد انجامید. برای رسیدن به عشق واقعی نیاز به بلوغ شرایط اجتماعی وجود دارد و جز این شرایط نمی‌توان آن را تجربه کرد. عشق باید دارای جایگاهی باشد که ارزش‌ها و معیارهای در ارتباط با آن رشد و حفظ شود. در نتیجه عشق‌های فردی می‌توانند در یکپارچگی به بالندگی برسند.

### رهیافت‌های زندگی مشترک آزاد

جهت بر ساخت زندگی مشترک آزاد لازم است تمامی روابطی که بر مبنای فرداستی بنا گشته را تغییر داد. این تغییرات شامل تغییر نگرش درباره‌ی سکسوالیته، ازدواج و خانواده تا روابط دوستی، حوزه‌ی سیاست، اقتصاد، فرهنگ و هنر است. گذر از روابط زن و مرد از قالب‌های سنتی و مدرن و شکل جدیدی از این رابطه مهم است. از سوی دیگر سازمان و نهادهایی که روابط اجتماعی جدید بر مبنای آن شکل بگیرد هم می‌تواند مفید واقع شود. به

عنوان مثال نهاد ریاست مشترک سیستمی جهت ایجاد این شکل از روابط است که دارای خصلتی مشابه رفاقت میان زن و مرد نیز می‌باشد. بر این اساس روابط فلسفی را هم می‌توان در این چارچوب مورد تفسیر قرار داد. تغییر در مناسبات هیرارشیک نهاد خانواده و رویکرد مالکیتی نسبت به زنان و کودکان می‌تواند در دموکراتیزه کردن خانواده تعیین کننده باشد. تا زمانی که به خانواده به عنوان نهادی صرفاً جهت تداوم نسل نگریسته شود، همچنان روابط هژمونیک بازتولید خواهد شد. ایده آل‌ترین رویکرد در رابطه‌ی میان زن و مرد فلسفه‌ی آزادی بر مبنای اراده‌ی آزاد طرفین است.

#### الف. «کشتن مردانگی» ره‌یافتی رادیکال جهت برقراری روابط برابر میان زن و مرد

مفهوم "کشتن مردانگی" نخستین بار توسط عبدالله اوجالان در سال ۱۹۹۶ مطرح شد.<sup>۱</sup> اگر مردانگی (مسلط) منشا تمامی ستم‌ها بوده و روابط طبیعی اجتماعی را مختل می‌کند پس موثرترین راهکار برای از میان بردن آن "کشتن" است. به عبارت صحیح‌تری صرفاً با تضعیف و یا کاهش اثرات آن نمی‌توان بر آن غلبه کرد. اوجالان پس از کسب تجارب و آزمون‌های مبارزات خود این مفهوم را تعریف کرده و در راستای ایجاد یک جامعه‌ی سوسیالیستی بر روابط جنسیتی و جنبه‌های بازدارنده‌ی آن تمرکز کرده و با تحلیل تجربیات زیسته، تاکید می‌کند تصحیح روابط میان زن و مرد یکی از ضرورت‌های یک جامعه‌ی سوسیالیستی است. وی با شهادتی که در هیچ یک از رهبران جنبش‌های مردمی دیده نشده مردانگی را در مورد خود به چالش می‌کشد و در برابر ویژگیهای کلاسیک مردانه موضع می‌گیرد و با در نظر گرفتن تجربیات کسب شده، در تلاش برای آشکارسازی روابط آزاد انسانی است. از دید اوجالان نادیده‌انگاری روابط هیرارشیک میان زن و مرد و موکول کردن آن به بعد از انقلاب، منجر به نفوذ ارزش‌های نظام مردسالارانه و سرمایه‌داری به روابط اجتماعی و در نهایت زندگی انقلابی می‌شود. از این پس تحلیلات وی بر مبنای به چالش کشیدن

۱. کشتن مردانگی، مصاحبه و گفتگوی روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی تُرک، ماهر سایان با عبدالله اوجالان

تمامی ساختارها و اشکال رفتاری که رشد و بالندگی انسان را محدود می‌کند، می‌باشد. در نهایت بدون گسستی رادیکال از پیوندها و ساختارهایی که نظم مردسالاری خود را بر آن بنا کرده، شانس ایجاد یک شخصیت آزاد وجود ندارد. "تئوری گسست" یکی دیگر از تلاش‌های نظری اوجالان در راستای حل مسائل مربوط به روابط زن و مرد است. در واقع این تئوری آزمونی جهت مواجهه زنان و مردان با واقعیت خودش است؛ همچنین به معنای شناخت و تعریف خود بوده و این گسست روحی، ذهنی و جسمی که تحت عنوان "تئوری گسست" تعریف می‌شود، فرایند مهمی جهت دستیابی به روابط صحیح و آزاد است. تئوری "گسست" شامل دامنه‌ی وسیعی از همه‌ی روابطی است که موجب پسروی و بردگی می‌شود، می‌باشد. "کشتن مردانگی" به موضوع اصلی آموزش تبدیل شد تا از این طریق شخصیت مرد مورد آنالیز قرار گیرد. با این چارچوب فلسفی جامع و کاربردهای عملی، تغییر اجتناب‌ناپذیر بود. از طریق تجارب و سازمان‌های توسعه‌یافته مردان و زنان در زمینه‌های جداگانه و متفاوت تجربه کسب کردند و دیدگاه‌های آن‌ها نسبت به مسائل تغییر کرد. این تجارب مهم دیدگاه جدیدی در روابط جنسیتی ایجاد کرد. نه تنها زنان بلکه مردان نیز تحت تاثیر این تغییرات قرار گرفتند. البته نایست فراموش کرد این مراحل مبارزاتی دشوار و طولانی‌مدت است و اگرچه آنچه تاکنون روی داده، امید به تغییر را بیشتر کرده اما واقعیت این است که هنوز مسائل بسیاری وجود دارد که بایستی تغییر و به چالش کشیده شود.

لذا "کشتن مردانگی" و "تئوری گسست" به تنهایی در حل مشکلات روابط زن و مرد کافی نبوده است. در این راستا اوجالان در سال ۲۰۱۰ در پنجمین دفاعیه‌ی خود "زندگی مشترک آزاد" را پیشنهاد می‌کند که در واقع تداوم مبارزات نظری و عملی وی جهت گذر از رابطه‌ی سلسله مراتبی میان زن و مرد است. زندگی مشترک آزاد بیانگر شیوه‌ی روابط جامعه‌ی سوسیالیستی است که در آن انحصار، بهره‌کشی و زور وجود ندارد. این رابطه مبتنی بر اراده‌ی آزاد و رضایت طرفین شکل می‌گیرد. بدین ترتیب معیارهای سوسیالیستی بایستی ابتدا در روابط

انسانی جان بگیرد و از آنجا توسعه یافته و به یک نظام اجتماعی منتهی گردد. نظریه‌ی "کشتن مردانگی" که در اصل گذر از ذهنیت مردانگی فرادست و اقتدارگراست و تبدیل این هویت مردانه حول پروژهی دگرگونی مردان نیازمند مبارزه‌ی ذهنی طولانی مدت است. از آنجایی که غلبه بر جنسیت‌گرایی، دگرگونی مردان و نهادهای ساززی زندگی مشترک نیاز به مکانیسم‌ها و نهادهایی وجود دارد که مردانگی مسلط را محدود کند. این نهادها بایستی مدافع حقوق زنان، آگاه و از نظر اقتصادی خودکفا باشند. از سوی دیگر سازماندهی واحدهای دفاع شخصی زنان و تشکیل نهادهایی که بتوانند آموزش دفاع شخصی ارائه دهند؛ و تیم‌هایی که به صورت سازمان‌یافته و سریع در رویدادهای خشونت علیه زنان سریعاً مداخله کنند. از این نظر تعاونی‌های زنان، آکادمی‌ها، روستاها و کمون‌های زنان نهادهایی هستند که برای این منظور بایستی ایجاد گردند تا بتوانند فرصت‌های زندگی و نیازهای اقتصادی آن‌ها را با همبستگی جمعی فراهم آورد.

پدیده‌ی "مردانگی" مسلط به عنوان رکن اصلی نظام پدرسالاری و تبعات و ویرانگری‌های بسیاری با خود به همراه داشته است. به چالش کشیدن مردانگی از سوی جنبش‌های فمینیستی و اکولوژیکی به اندازه‌ی تغییر در سطح ساختاری نظام موجود نبوده است. با این حال در سال‌های بعد چارچوب نظری که توسط عبدالله اوجالان ارائه شد، میزان عملی شدن و تاثیر آن بر زندگی اجتماعی قابل توجه است. بی‌گمان بدون غلبه بر "مردانگی" برساخته شده نمی‌توان روابط زن و مرد و به دنبال آن، روابط اجتماعی را آزاد نموده و به نرُم‌های یک جامعه‌ی سوسیالیستی دست یافت. از دید اوجالان تا زمانی که روابط میان زن و مرد تصحیح نشود و بر انباشت قدرت یک جانبه به سود مردان غلبه نگردد، هیچ شانس برای رهایی از تبعات ویرانگر این روابط وجود ندارد. وی در راستای برساخت تصحیح این روابط و از میان بردن بی‌عدالتی میان زن و مرد، دو شیوه‌ی مبارزاتی را پیشنهاد می‌کند که در واقع مکمل یکدیگرند؛ نخست، گسترش مبارزات آزادی زنان به ویژه سازماندهی خودویژه‌ی

زنان و حصول اطمینان از اینکه زنان به سطحی از خودآگاهی رسیده‌اند که توانایی تعریف درستی از هستی خود باشند. دومی؛ پروژه‌ی "کشتن مردانگی" به عنوان راهکاری موثر بر حذف یکسویه مبتنی بر انباشت و قدرت است. بنابراین هدف آزادی اجتماعی و جامعه‌ی سوسیالیستی تنها با نتایج موفقیت‌آمیز این مبارزات محقق خواهد شد. پدیده‌ی مردانگی پدیده‌ای بیولوژیک نیست و اشاره به ارزش‌های سیستمی و ساختار ذهنی دارد که توسط ذهنیت مردانه به صورت یکطرفه ایجاد گشته و دیدگاهی ابژه‌گونه و استعماری به زنان دارد. این شکل‌گیری و انباشت قدرت علیه زنان اعمال می‌شود و محتوی زور، بی‌عدالتی، غصب ارزش‌ها و نابودی وجدان است. همانند هر پدیده‌ای که به طور یکسویه رشد می‌کند، نظام مردسالاری نیز جایگاه خود را بر مبنای منافع مردان و فرودستی زنان بنا کرده است. این نظام قدرت، سلسله مراتبی، بهره‌کشی، جبر و غارت را از طریق روابط نابرابر جنسیتی ارتقاء داده و با کل جامعه منطبق کرده است. به همین سبب غلبه بر این شکل از روابط زن و مرد تنها راه رسیدن به جامعه‌ای آزاد است؛ جامعه‌ای سوسیالیستی که در آن تبعیض وجود ندارد. به عبارتی "کشتن مردانگی" یگانه مفهوم و عمل کلیدی در مسیر سوسیالیسم است.

#### ب. مبارزه با سیاست‌های بازتولید مردانگی

مردانگی مسلط به حوزه‌ای اطلاق می‌شود که نظم مردسالار در آن رشد، نهادینه و بازتولید می‌شود. مردانگی مسلط همواره در حالت بازتولید است. زندان‌ها، پادگان‌ها و اردوگاه‌های نظامی و مراکز آموزشی دولتی مکان بازتولید این فرهنگ است. تمامی نهادها و ساختارهای ارزشی برای تحقق این امر طراحی و اجرایی شده است. علاوه بر این حوزه‌های هنر، ورزش و علم مشروط به بازتولید مردانگی هستند. مردان از کودکی از طریق تشویق و مجازات در راستای نمایندگی و حفظ قدرت نظم موجود آموزش می‌بینند. مردانگی مسلط نیروی محرکه‌ی جنگ، غارت و تجاوز در طول تاریخ بوده است. به همین دلیل هنگام آنالیز مردانگی تنها زمانی می‌توان به تعاریف

دقیقی دست یافت که ساختار فرهنگ-ذهنیت و ابعاد اجتماعی-روانی ایجاد شده توسط نظام مردسالار در کنار یکدیگر مدّ نظر قرار گیرد. بدون تردید در تحلیل نظام استثماری نمی‌توان ساختار شخصیت، روابط جنسیتی و الگوهای ذهنی ایجاد شده توسط نظام مردسالار را نادیده انگاشت. مردانگی مسلط سلول بنیادین تمامی روابط هیرارشیک است و از میان بردن آن نیاز به تلاش و مبارزاتی فراگیر دارد. به همین دلیل افزایش اعتراض به پدیده‌ی مردانگی از سوی مردان معنادار است.

غلبه بر مردانگی مسلط نیاز به مبارزه‌ای نظری و عملی دارد. در مواجهه با نظام مردسالارانه‌ای که بسیار سازمان‌یافته و نهادینه شده به همان اندازه نیاز به سازماندهی، قدرت تحلیل و کنش ایدئولوژیک وجود دارد. عبدالله اوجالان یکی از اندیشمندانی است که به اهمیت معیارهای آزادی روابط میان زن و مرد تاکید داشته است و آن را بخشی ضروری از زندگی سوسیالیستی بیان می‌کند و از دید وی با ایجاد روابط و افراد سوسیالیستی می‌توان جامعه‌ای سوسیالیستی ایجاد نمود. وی، تحلیلات خود را تنها به یک چارچوب نظری محدود نمی‌کند و در تلاش برای عملی کردن فلسفه‌ی خود در حوزه‌های سازماندهی اجتماعی است.

### ج. شناخت مردانگی هژمونیک

با ارتقای مبارزات زنان و به ویژه موج دوم فمینیسم پس از سال‌های ۱۹۶۰ بدین‌سو از سویی انتقاد و به چالش کشیدن مردانگی مسلط و از سوی دیگر برخی از جنبش‌های مردان حامی فمینیسم به نام پروفمینیسم (Profemenism) ایجاد شدند و بحث در مورد مفهوم مردانگی و محتوای آن به ویژه از ابعاد تاریخی و فرهنگی گسترش یافت و از آن زمان مطالعات و تحقیقاتی در باب مردانگی در علوم اجتماعی و انسانی ارتقا پیدا کرد. یکی از این نظریه‌پردازان برجسته در حوزه‌ی مردانگی پژوهشی ریوین کانل<sup>۱</sup> جامعه‌شناس استرالیایی و نظریه‌پرداز فمینیست است که رویکرد جنسیتی

1. Raewyn Connell

مردانه‌گرا را در قالب "مردانگی هژمونیک"<sup>۱</sup> نام می‌برد. از دید کانل مشروعیت بخشیدن به سلطه و برتری مردان و خصوصیات مردان بر زنان و ویژگی‌های زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی نشأت می‌گیرد. از دیدگاه بسیاری از جامعه‌شناسان از جمله آنتونی گیدنز مطالعات کانل در مورد مردانگی جامع و کامل است. کانل در بسیاری از آثار خود به رابطه‌ی میان جنسیت و قدرت پرداخته و جنسیت را نوعی ساختار اجتماعی چندبُعدی می‌داند با این تفاوت که حول تفاوت‌های جسمی شکل می‌گیرد و با بسیاری از جوانب زندگی در ارتباط است. از سوی دیگر از دید کانل اعمال جنسیتی با تغییر ساختارهای اجتماعی قابل تغییراند.

بنابراین مردانگی هژمونیک محوری‌ترین مفهوم کانل است که بر مبنای سلسله‌مراتبی مفهوم‌پردازی شده و اشاره به حفظ نقش‌های اجتماعی غالب از سوی مردان بر زنان و سایر گروه‌های اجتماعی دارد و در واقع امتیازدهی به مردانگی غالب است و منجر به افزایش روابط سلسله‌مراتبی در جامعه و نابرابری‌های اجتماعی می‌شود. مردانگی هژمونیک از طریق برخی از سازوکارها بازتولید می‌شود. به ویژه آثار ادبی و هنری نقش مهمی در ایجاد مردانگی هژمونیک نمادین بر عهده دارند. شجاعت، دلیری، رهبری و غیرت و... از مضامین کیفی مردانگی هژمونیک در یک جامعه‌ی مردسالار محسوب می‌کنند و از طریق نهادهایی نظیر خانواده، آموزش، رسانه و فرهنگ حاکم بر جامعه به شیوه‌های مختلف بازتولید می‌شود. این نوع مردانگی همواره به صورت یک الگو تحمیل می‌شود و موجب جنسیت‌زدگی در جامعه می‌شود و مدام خود را تثبیت می‌کند. در میان نهادهای اجتماعی خانواده نقش مهمی در تثبیت مردانگی بر عهده دارد. ارائه‌ی نقش‌ها و الگوهای مردانگی هژمونیک به فرزندان پسر آنان را از کودکی با این ذهنیت آشنا کرده و در نهایت آنان را به سوی رقابت و ستیزه‌جویی که از خصلت‌های مردانگی هژمونیک است، سوق می‌دهد. پس از این مرحله و ورود به نهادهای آموزشی این الگوها

---

1. hegemonik masculinity

درونی می‌شود و سلطه‌جویی مردان به امری عادی تبدیل می‌شود و حفظ سلطه به یکی از بخش‌های جدایی‌ناپذیر بنیان مردانگی مبدل می‌شود. نهایتاً در توضیح و نقد مردانگی هژمونیک نبایست نقش پیوندهای سیاسی و اقتصادی را نادیده انگاشت. بنابراین مردانگی مسلط محصول روابط هژمونیک در تمامی ساختارهای جامعه است و برای تغییر و یا غلبه بر آن نیاز است بر روابط هیرارشیک گذر صورت گیرد و برابری و عدالت اجتماعی و جنسیتی مبنا قرار گیرد.

#### د. برقراری سیستم نمایندگی برابر و ریاست مشترک

مفهوم ریاست مشترک نخستین بار در آمریکای لاتین مورد استفاده قرار گرفت. مردم آمریکای لاتین که سیمون بولیوار<sup>۱</sup> را رهبر خود می‌دانستند روسای جمهوری بعدی خود را «رئیس جمهور دوم» و یا «رئیس مشترک» نامیدند. این مفهوم به جای ساختاری که در آن زنان و مردان با هم در پست مدیریت جای می‌گیرند بیشتر برای احترامی بود که برای سیمون بولیوار احساس می‌شد، مورد استفاده قرار می‌گیرد. ریاست مشترک نخستین بار توسط حزب سبز آلمان در جهان اجرایی شد. تا سال ۱۹۹۱ سیستم سه سخنگو در تمامی سطوح مدیریتی احزاب اجرا شد. اگرچه ریاست مشترک سال‌هاست در میان جنبش‌های سبز انجام می‌شود اما هنوز هم به عنوان یک سیستم فراگیر در سراسر جهان گسترش و یا تثبیت نشده است.

سیستم ریاست مشترک در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۴ از سوی عبدالله اوجالان پیشنهاد شد. از دید اوجالان بدون دموکراسی درون حزبی سیاست نیز دموکراتیزه نخواهد شد و تنها از رهگذر سیاست دموکراتیک می‌توان به جامعه‌ای دموکراتیک اندیشید. نخستین بار مدل ریاست مشترک در شمال کردستان (باکور) در سال ۲۰۰۵ در حزب جامعه‌ی دموکراتیک (DTP) در عرصه‌ی سیاسی اجرایی شد. این

۱. سیمون بولیوار یکی از رهبران سیاسی محبوب و شخصیت‌های نامدار در سراسر آمریکای لاتین است که نقش مهمی در استقلال آمریکای جنوبی از استبداد و سلطه‌ی استعماری اسپانیا داشته است.

مدل زنان را قادر نمود بر اساس سازماندهی خودویژهی خود وارد فعالیت‌های سیاسی گشته و در مورد همهی مسائل سیاست‌هایی را اتخاذ کنند.

ریاست مشترک و نمایندگی برابر سیستمی است که زنان با آگاهی در عرصه‌ی سیاسی، عرصه‌ای که نظام مردسالار در آن سازمان یافته و نهادینه شده، جای می‌گیرند. این سیستم پراکتیک عینی و برجسته‌ی پارادایم مدرنیته‌ی دموکراتیک-اکولوژیک مبتنی بر آزادی زنان است. یکی از اهداف اصلی این مدل گذر از روابط هژمونیک هزاران ساله‌ی زن و مرد است و بیانگر شکل‌گیری ذهنیت ملت دموکراتیک است. البته هدف این مدل صرفاً جایگیری زنان در عرصه‌ی سیاست نیست و تحول و دگرگونی اجتماعی با سازماندهی جدید روابط میان زن و مرد میسر می‌شود. سیستم ریاست مشترک فرایندی است بر مبنای آشکار ساختن قابلیت زنان و اراده، سازماندهی و نیروی مبارزه توسط آنان در نظم جهانی‌ای است که در آن سلطه‌ی مردان حاکم است، توسعه می‌یابد.

ریاست مشترک سبک جدیدی از روابط زن و مرد را ایجاد می‌کند که در آن ازدواج، پیوندهای خانوادگی و جنسی وجود ندارد. بنابراین یکی از مراحل برساخت زندگی مشترک آزاد و غلبه بر روابط جنسیتی و سلطه‌جویانه است. به همین دلیل سازماندهی زندگی اجتماعی و سیاسی بر مبنای مدل ریاست مشترک یک دستاورد و گامی تاریخی برای نیروهای دموکراتیک محسوب می‌شود. ریاست مشترک و نمایندگی برابر مستلزم رد هر گونه رویکرد سلسله‌مراتبی و ذهنیت سلطه‌گرا است و نشان‌دهنده‌ی یک قرارداد با جامعه‌ی خود بر مبنای زندگی مشترک است. بدون تردید با اراده‌ی مشترک یک ذهنیت کلکتیو (جمعی) نیز شکل می‌گیرد که توانایی حل مسائل اجتماعی را دارد.

ریاست مشترک بایستی در هر حوزه و مرحله‌ی سازماندهی اجتماعی دموکراتیک پایه و مبنا قرار گیرد و توسعه یابد. پیشبرد این مدل یکی از مهم‌ترین وظایف زنان و مردان محسوب می‌شود. بستر مناسبی برای دموکراتیزه نمودن جامعه، حذف ساختار سلسله‌مراتبی تحمیل شده بر جامعه و مبارزه علیه هر گونه سلطه و فرودستی به نفع آزادی است. مدل ریاست مشترک در توسعه‌ی

دموکراسی مستقیم و نمایندگی برابر میان زن و مرد تعیین کننده است. بدون تردید آزادی و برابری دو مفهوم مهم در مسئله‌ی آزادی زنان هستند؛ میزان آزادی و برابری زنان به عنوان دینامیسم اصلی تغییر و تحول ماهیت اجتماعی ملاک اصلی آزادی و برابری در جامعه است. مدرنیته‌ی سرمایه‌داری با سلب نیروی اجتماعی زنان و مبهم جلوه دادن منابع تضاد میان زن و مرد در تلاش برای نادیده‌انگاری این مسئله است. بنابراین اگرچه مشارکت برابر زنان با مردان در همه نهادهای اجتماعی و اراده‌ی مشترک آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها یا مشارکت کمی و کیفی آن‌ها نشان‌دهنده‌ی یک سطح از راه‌حل برای مسئله‌ی آزادی زنان است اما واضح است که این مسئله نیازمند رویکردی جامع‌تر است. نتیجه‌ی اصلی که از این موارد می‌توان گرفت این است که درک برابری بدون آزادی با خود مخاطراتی خواهد داشت. آزادی زنان به معنای کسب هویت سازمانی و سیاسی برابر با مردان نیست بلکه فراتر از آن است.

با توجه به تجارب بی‌شمار انقلابی روشن است که پرداختن به وضعیت اجتماعی زنان و واقعیت آنان به طور کلی به شیوه‌ای جامع و عمیق امری اجتناب‌ناپذیر است. برای زنان مهم است که از طریق خودسازماندهی فرصت‌های مشارکت و نمایندگی برابر ایجاد کنند و بستری برای خودسازی در سطح اجتماعی-آموزشی فراهم آورند. در اینجا جامعه‌پذیری به معنای توانایی زنان برای آشکار ساختن تفاوت خود از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، زیبایی‌شناختی و اقتصادی در کل ذهنیت اجتماعی است که این، باعث تحول بنیادین در ساختار اجتماعی، سیاست دموکراتیک و نهادینه شدن جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی به عنوان واحد اجتماعی مدرنیته‌ی دموکراتیک خواهد شد. از این نظر حائز اهمیت است که جنسیت‌گرایی اجتماعی را به عنوان مانعی که بر سر راه نظام ریاست‌مشترک و نمایندگی برابر قرار دارد، را به درستی مورد واکاوی قرار دهیم. ریاست‌مشترک سیستم بازگمایی نیروی سازمان‌یافته زنان و رابطه‌ی میان زن و مرد بر محور دموکراتیزه شدن است. به همین دلیل یکی از مراحل ساخت زندگی مشترک بر مبنای آزادی ایجاد پیوندهای فراتر از روابط

ایجاد شده از سوی جنسیت‌گرایی اجتماعی و مردسالاری است. رابطه‌ی زندگی مشترک آزاد دموکراتیک و بر مبنای احترام طرفین و اراده‌مندی آنان است. حتی برقرار کردن رابطه‌ی جنسی نیز با رضایت و اراده‌ی طرفین صورت خواهد گرفت. در مورد فرزندآوری هم نیاز به تصمیم‌گیری و آمادگی جدی وجود دارد و زنان در اتخاذ این تصمیم در موقعیت تعیین‌کننده قرار دارند. به دلیل ماهیت دموکراتیک این رابطه، تصمیمات به طور مشترک گرفته می‌شود. اصل برابری میان زن و مرد موجب تحول در جامعه نیز می‌گردد و توسعه‌ی این فرهنگ در تضعیف ساختارهای قدرت تاثیرگذار خواهد بود. از سوی دیگر پرورش کودکان بر اساس معیارهای آزادی و احترام نقش مهمی در بساخت زندگی مشترک آزاد در آینده ایفا خواهد نمود.

در نهایت می‌توان گفت غایندگی برابر و مسئولیت‌پذیری بر اساس آگاهی از آزادی در سازوکارهای مدیریتی یک تحول تاریخی بود. گنجاندن زنان در این سازوکارها با هدف غلبه بر جنبه‌های اقتدارگرایانه مکانیسم‌های مدیریتی شکل گرفته بر مبنای هژمونی مردسالاری و تبدیل آن به مکانیسم‌های مدیریتی دموکراتیک و برابر است. دانش و تجارب به دست آمده طی سال‌ها مبارزه‌ی آزادی، زنان را به سوی پیشبرد یک سیستم مدیریتی دموکراتیک سوق داد و این نشان از این راستی دارد که بدون دموکراتیزه نمودن سیاست نمی‌توان به جامعه‌ای دموکراتیک نیز اندیشید.

#### نتیجه

مفاهیم آزادی و برابری مفاهیمی هستند که با ایجاد مضامین مثبت در حافظه‌ی بشریت تاثیر اجتناب‌ناپذیری دارند و دارای پایه و پیشینه‌ای تاریخی هستند. آشکار است که این دو مفهوم اساسی از ارکان اصلی مدرنیته‌ی دموکراتیک محسوب می‌شوند که در مبارزه‌ای مستمر و بودن وقفه با خط تمدن هژمونیک دولت‌گرا-مردانه است. تاریخ بشر پر است از داستان‌های زنان و مردمان ستمدیده‌ای که هزاران سال برای آزادی و برابری می‌جنگند. دوران نوسنگی که ما آن را به عنوان جامعه‌ی طبیعی و زن‌محور می‌نامیم

تعادل و هماهنگی مطلوب در روابط انسان-انسان و انسان و طبیعت برقرار بوده و ارزش‌های اشتراکی و همکاری مبنا قرار می‌گرفت. دوآلیته‌های موجود در طبیعت (زندگی-مرگ، هستی-نیستی، روشنایی-تاریکی و ...) جزئی از زندگی محسوب می‌شد و روابط سلطه وجود ندارد و روابط مکمل یکدیگر و همزیستانه بوده است. طبیعتاً از نظر دیالکتیکی این دوگانه‌ها نه با غلبه بر یکدیگر بلکه به صورت تز-آنتی-تز و سنتز توسعه می‌یابد. در چنین نظام اجتماعی‌ای آزادی و برابری هدفی نیست که بایست بدان رسید بلکه خود زندگی‌ست. اولین حوزه‌ای که این تعادل و توازن مطلوب در زمینه‌ی تفاوت و تنوع بر هم می‌خورد در روابط زن و مرد است. عبدالله اوجالان این برهم خوردن تعادل را که به صورت خودبه خود روی نداده را به عنوان یک "ضدانقلاب" در مقابل انقلاب نوسنگی که به عنوان نخستین انقلاب زنان نیز نامیده می‌شود، می‌نامد. این شکل از مداخله در چارچوب ذهنیت قدرت و سلطه، فرودستی را بر تمامی اقشار و ارزش‌های اجتماعی تحمیل کرده است. تلقین این تئوری که این سیر قهقروایی یک ضرورت بوده و تحمیل آن به عنوان سرنوشت زنان بهانه‌ای برای اعمال ستم بر زنان بوده است. سوالی که مطرح می‌شود این است با چه روش و دیدگاه فلسفی می‌توان بر این مسائل فائق آمد؟ پرسش و پاسخ‌هایی از این دست راه را برای مبارزه آزادی زنان که در پی آن بودند هموار ساخت و هنوز هم اهمیت خود را حفظ کرده‌اند. جنبش آزادی زنان گُرد به عنوان یکی از رادیکال‌ترین مبارزات سده‌ی کنونی در پاسخ به سوالات مطرح شده اراده و عزم خود را در راستای پیشبرد روش و رهنمودهای مبارزه در این راستا از خود نشان داده‌اند. با نظریه‌ی "ایدئولوژی‌رهایی زن" در سال ۱۹۹۸ مبارزات زنان و مباحث مربوط به آن وارد مرحله‌ی دیگری شد. ایدئولوژی‌رهایی زن با رهنمود آزادی آغاز و هدفش مبارزه هر نوع سلطه، ستم ملی، طبقاتی و جنسی و مبتنی بر عدالت، صلح و احترام به تفاوت‌مندی‌هاست. این نظریه بر مبنای اصول میهن‌دوستی، اراده‌ی آزاد و آزاداندیشی، سازماندهی، آگاهی‌مبارزاتی، اتیک (اخلاق‌مداری) و زیبایی‌شناسی

(استتیک) مفهوم‌پردازی شد. این مفاهیم بنیان‌های زندگی نوینی برای زنان فراهم نمود. در پرتو "ایدئولوژی رهایی زن" در راستای بر ساخت یک نظام کنفدرال دموکراتیک و از طریق رهنمودهای زندگی مشترک آزاد محقق خواهد شد. آگاهی زنان و بلوغ مبارزات آنان در برابر ستم و تبعیض دارای پیشینه‌ای طولانی و دشوار بوده است. بنابراین نخست نیاز به تشریح بیگانگی، تحریف و اشتباهات تحمیلی در دانش (آگاهی) موجود در مورد زنان است. گام بعدی اقدام سازنده، مکمل و مثبت بر مبنای رهایی و به نیابت از مردم تحت استثمار و ستم و اولویت دادن به تنوع و تکثر است. نمایندگی برابر نام ایجاد زندگی مشترک بر اساس احترام به تفاوت‌مندی و نه تضاد است. لذا مبارزه برای آزادی و برابری که پیشینه‌ای طولانی دارد یک فرایند پایان یافته و کامل نیست و همچنان استمرار دارد. تمرکز بر پیروزی‌های بزرگ با سازماندهی و ساختن جامعه‌ای دموکراتیک با نمایندگی برابر در یکپارچگی اندیشه و عمل و با افزایش عزم برای حرکت در مسیر حقیقت به رهبری زنان آزاده امری مهم و ضروری است.

در تجارب جنبش آزادی زنان کردستان روش‌های آنالیز شخصیت، مکانیسم انتقاد و خودانتقادی سهم بسزائی در خودسازی زنان و شکل‌گیری هویت آنان بر اساس آزادی داشته است. آموختن از تجارب یکدیگر و ارزیابی عملکرد یکدیگر با خرد جمعی نتایج بهتر و سازنده‌تری به همراه داشته است. ایدئولوژی رهایی زنان در واقع معیار "خودبودن" (Xwebûn) است. ساخت هویت‌های جدید زنان که می‌تواند به عنوان الگویی برای دگرگونی حول آزادی در تجارب مبارزات زنان باشد و در عرصه‌ی اجتماعی نیز تاثیرگذار باشند. عدم قبول نقش‌های تحمیلی و هویت‌های ایجاد شده برای زنان نیز در ساخت هویت آزاد زن و یا همان خودبودن مهم است. اگر این هویت به عنوان هویتی انتزاعی، آرمانی و دست‌نیافتنی متصور شد، مبارزه جهت دست یافتن به آن نیز نمی‌تواند نیرومند باشد. به همین دلیل احترام به خودبودن فرد فاکتور مهمی در برقراری زندگی مشترک است و حس مالکیت آن را مسموم می‌کند.

یک زن بایستی با هویت خود و نه به عنوان همسر زندگی کند و تعریف شود. احترام به نظرات، اراده و تصمیمات از مبانی اصلی خودبودن است. از آنجایی که فرایندهای بارداری و دشواریهای مادری بر تمام جنبه‌های زندگی و سلامت زنان تاثیر می‌گذارد، تصمیم‌گیری در مورد بچه‌دار شدن و یا تعداد فرزندان باید به زن تعلق گیرد. از این نظر مهم است که رابطه‌ی جنسی‌ای که برای آن آمادگی ندارد را نپذیرد و از بارداری ناخواسته بدون آسیب رساندن به سلامت خود جلوگیری کند.

همانگونه که شکستن و تغییر الگوهای ذهنی، سبک زندگی و عادات کهن از طریق مبارزه برای آزادی سیاسی و اجتماعی ضروری است جسارت رویکردهای فکری و حیاتی نیز مهم است. این پویایی بنیان حقیقتی است که باعث می‌شود انقلاب روژآوا به عنوان یک انقلاب زنان تعریف شود. با پیشرفت جنبش زنان کرد و ساخت الگوی ملت دموکراتیک در روژآوا هویت، اعتماد به نفس و شجاعت زنان را از طریق خودسازماندهی به آنان بازگردانده که منجر به تحولات مهمی در موقعیت زنان در زندگی مشترکشان هم شده است. همانطور که در نمونه‌های معدودی از خانواده‌های گُرد مشاهده می‌شود آگاهی و نیروی به دست آمده از خودسازماندهی توانسته گام‌هایی در جهت دموکراتیک شدن روابط خانواده نیز بردارد. زنانی که پیشتر شهادت صحبت کردن در خانواده را نداشتند اکنون اصرار دارند نظرات خود را بیان کنند و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند. بسیاری از زنانی که در گذشته حتی برای ابراز عقیده در مورد مردی که قرار است با او ازدواج کند احساس شرم می‌کردند، امروز بر دفاع از انتخاب‌های خود اصرار دارند. زنانی که پیشتر در خانه محبوس و حتی ملاقات با همسایه هم ممنوع بود امروز در محله‌ها نگرهبانی می‌کنند، در مدیریت نهادهای اجتماعی شرکت می‌کند و در مراسم‌های مختلف حضور می‌یابد. در عین حال مشارکت مردان در سازمان‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دموکراتیک و آموزش‌های اجتماعی نقش تشویق‌کننده‌ای در تغییر درک و رویکردهای مردسالارانه در زندگی زن‌اشویی سنتی دارد. تئوری‌ها و نهادهای

قدرت و دولتی مبتنی بر تکثیر فیزیکی، عشق و معنویت را در روابط زندگی مشترک از بین می‌برد. از سوی دیگر توسعه‌ی درک و فرهنگ مبتنی بر اشتراک افکار و عواطف با هدف جامعه و فرد آزاد برای ساخت یک زندگی مشترک معنادار ضروری است. احساس مسئولیت مشترک برای برآوردن نیازهای روزمره زندگی از طریق ایجاد حساسیت نسبت به جامعه، همسر و فرزندان و ارزش قائل شدن برای کاری که با غلبه بر تقسیم جنسیتی کار از طریق کار جمعی برخی از سنگ بناهای یک مشارکت معنادار زندگی است.

ساخت سبک‌های زندگی آزاد و چشم‌اندازهای توسعه‌ی آینده بایستی مبتنی بر جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی باشد، بدون اینکه تحت تاثیر الگوهایی باشد که از ذهنیت مادی و سبک‌های روابط فردگرایانه‌ی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری تقلید کنند. بنابراین هنگام سخن از انقلاب که یکی از اهداف اصلی آن از میان بردن همه‌ی اشکال ستم و استعمار است بایست به این فاکتورها توجه نمود. لذا پراکتیک انقلاب‌های بزرگ معاصر نشان داده است که در از میان برداشتن درک مالکیت مردسالارانه‌ی نهاد خانواده و ازدواج و تغییر و تحول در روابط خانواده ناتوان بوده‌اند و شکل، فرهنگ و ذهنیت جدیدی از روابط ایجاد نکرده‌اند.

بدون تردید یکی از مراحل اصلی جهت ایجاد فرهنگ زندگی مشترک مطالعات آموزشی و فکری است تا زنان را از تبعات زندگی مشترک هژمونیک مصون بدارد. علاوه بر آن ایجاد ابزار و روش‌هایی برای مبارزه با اثرات تبعیض جنسیتی از دوران کودکی و به ویژه پیشبرد آموزش دختران پیرامون معیارهای آزادی زنان آنان را قادر می‌سازد در برابر هیولای یک جامعه‌ی جنسیت‌گرا از خود دفاع کنند. از دیگر فاکتورهای مهم مبارزه‌ی نهادی با هژمونی مردسالاری است که جنسیت‌گرایی نیز محصول این فرهنگ است. از سوی دیگر نفی هر گونه دیدگاه تملکی به زن و برابری اجتماعی هم فاکتور مهمی جهت برقراری زندگی مشترک آزاد است. اگر زنان و مردانی که در نتیجه‌ی مبارزه، انقلاب ذهنیتی و شرایط مثبت اجتماعی این ارزش‌ها را در خود ارتقا دهند می‌توانند دارای زندگی مشترک آزاد باشند.

## منابع

عبدالله اوجالان، آزمونی در باب جامعه‌شناسی، مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان  
عبدالله اوجالان، مسئله‌ی گُرد و رهیافت ملت دمکراتیک (دفاع از گُردها، خلقی در چنگال  
نسل‌کشی فرهنگی، مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

Jineoloji Ders Notları, Zozan Sima, Jingeh Yayınları

Jineoloji Dergisi, sayı 8

Jineoloji Dergisi, sayı 18